

انقلاب اسلامی و انقلاب در نظریه‌ها؟

دکتر محمد حسین پناهی^۱

تاریخ دریافت: ۸۷/۹/۱۸

تاریخ پذیرش: ۸۸/۲/۶

چکیده

بعضی انقلابات، آثار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زیادی در کشوری که در آن واقع شده‌اند و در منطقه‌ی مربوطه و حتی در سطح جهان می‌گذارند. انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی شگفت‌انگیز و بزرگ، آثار زیادی در سطح داخلی و منطقه‌ای و جهانی داشته است. یکی از نتایج جهانی انقلاب اسلامی، آثار علمی آن در رشته‌های علوم سیاسی و اجتماعی، خاصه در نظریه‌پردازی‌های انقلاب است. در این مقاله، اثر انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب، در سه حوزه‌ی مربوط به علل وقوع انقلابات، فرایند جنبش انقلابی و پیامدهای انقلاب، مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجا که این موضوع در حوزه‌ی مباحث جامعه‌شناسی علم قرار می‌گیرد، با استفاده از نظریه‌ی انقلابات علمی توماس کوهن فرضیه‌ی کلی زیر مطرح گردید: وقوع انقلاب اسلامی ایران دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب ایجاد کرده است. این فرضیه با توجه به

حوزه‌های مورد بررسی، به سه فرضیه اصلی و فرضیه‌های فرعی تر تفکیک شده و مورد بررسی قرار گرفت. روش این تحقیق، تحلیل محتوای کیفی یا مضمونی ۵۷ مقاله انگلیسی چاپ شده در مجلات علمی بین‌المللی پیرامون انقلاب اسلامی ایران بوده است. این پژوهش نشان داد که انقلاب اسلامی ایران، اثر غیر قابل انکاری در نظریه‌ها و نظریه‌پردازی انقلاب در هر سه حوزه علل وقوع، فرایند و پیامدهای انقلاب گذاشته است.

طرح مسأله

انقلاب‌ها پیامدها و آثار ملی و بین‌المللی وسیعی دارند که مطالعه آن‌ها یکی از حوزه‌های در حال توسعه جامعه‌شناسی انقلاب است. اکثر جامعه‌شناسان انقلاب، در این امر اتفاق نظر دارند که انقلابات، آثار مهم و پایداری بر جامعه می‌گذارند، هر چند که کم و کیف این دگرگونی‌ها را از انقلابی به انقلابی دیگر، تحت عوامل مختلف داخلی و خارجی متفاوت می‌دانند. یکی از پیامدهای انقلابات، که تا کنون مطالعه نشده، آثار علمی آن‌ها است. یک انقلاب می‌تواند سبب توسعه علمی در یک کشور و یا در حوزه مطالعاتی خاصی در کشور و یا در جهان گردد. آن چه در این بررسی مورد نظر ماست، اثر انقلاب اسلامی بر توسعه علمی جمهوری اسلامی نیست که می‌تواند موضوع تحقیق مهمی باشد، بلکه هدف ما بررسی اثری است که انقلاب اسلامی در نظریه‌پردازی حوزه جامعه‌شناسی انقلاب گذاشته است که یکی از آثار بین‌المللی انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. انقلاب اسلامی در دوره نسل سوم نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب اتفاق افتاد؛ زمانی که حوزه مطالعات انقلاب‌ها و جامعه‌شناسی انقلاب، رشد نسبتاً خوبی پیدا کرده بود، و انگاره‌ها و نظریات متعددی در این زمینه ساخته و پرداخته شده بود. طبعاً این نظریه‌ها با مطالعه انقلابات وقوع یافته در جهان تدوین گردیده و با نقد و بررسی نظریات قبلی کامل‌تر شده بودند. گلدستون در سال ۱۹۸۰ نظریه‌های انقلاب را به سه نسل تقسیم کرده بود و هر نسل را از نسل قبلی پیشرفته‌تر و کامل‌تر می‌دانست. به قول ایشان، نظریه‌های انقلاب در هر چند که در بعضی موارد نیاز به تدقیق بیشتر داشتند،

ولی قابل مشاهده‌تر از متغیرهای اساسی نظریه‌های نسل دوم بودند (Goldstone, 1980: 358).

در چنین وضعیتی از توسعه جامعه‌شناسی انقلاب، وقوع انقلاب اسلامی آزمونی مهم به نظریه‌های موجود بود. در پی وقوع چنین انقلابی، خواه ناخواه نظریه پردازان انقلاب به نظریه‌های موجود رجوع کرده و توان تبیین آن‌ها را از انقلاب اسلامی بررسی می‌کردند، تا ببینند آیا نظریه آن‌ها و یا نظریات موجود توان تبیین این انقلاب و یا حتی توان پیش بینی آن را داشته است یا خیر. نتیجه چنین مطالعه و پژوهش‌های علمی می‌تواند تثبیت نظریات موجود و یا اصلاح آن‌ها و یا حتی رها کردن برخی از این نظریات باشد. سؤال اصلی ما در تحقیق حاضر این است که شوک انقلاب اسلامی بر نظریه پردازان انقلاب، چه آثاری بر نظریه‌های انقلاب گذاشته است؟ و یا به طور کلی، اثر انقلاب اسلامی بر نظریه پردازی در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب چه بوده است؟

نگاهی به مطالعات متاخر جامعه‌شناسی انقلاب نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی به علل مختلف علمی، دینی، سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی، حساسیت پژوهشگران و اندیشمندان حوزه جامعه‌شناسی سیاسی را به شدت برانگیخته است (پناهی، ۱۳۸۵ الف: ۴۱-۴۴)، به طوری که تا کنون صدها کتاب و مقاله علمی از دیدگاه‌های مختلف در باره انقلاب اسلامی توسط پژوهش‌گران خارجی و داخلی نوشته شده است. حتی کتابنامه‌های متعددی در این زمینه، حاوی فهرست بخشی از کارهای انجام شده تدوین شده است (برای مثال، رک. مدیر شانه چی، ۱۳۷۹؛ امیری، ۱۳۷۸؛ خلاصه پایان نامه‌ها...، ۱۳۷۸). بنابراین، مطالعه پیامدهای نظریه‌ای انقلاب اسلامی می‌تواند حایز اهمیت فراوانی باشد.

۲- مبانی و چارچوب نظری مطالعه

از آن‌جا که موضوع اصلی این تحقیق، مطالعه اثر انقلاب اسلامی بر نظریه‌های

انقلاب است، مبانی نظری آن در حوزه جامعه‌شناسی و تاریخ علم قرار می‌گیرد که به

چگونگی تغییر و تحول علمی می‌پردازند. به طور کلی، جامعه‌شناسی علم، علم را به عنوان یک پدیده اجتماعی که تحت تاثیر شرایط و نیروهای مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، مدیریتی و سازمانی است، مورد بررسی قرار می‌دهد.

مرتن عوامل اجتماعی مختلفی، از جمله ارزش‌های مذهبی و فرهنگی مانند عقلانیت، تجربه‌گرایی، فردگرایی و دنیاگرایی را از عوامل اجتماعی اثرگذار بر توسعه علم می‌شمارد (Mulkay, 1979: 22). مثلاً، او با اتخاذ رهیافت اثبات‌گرایانه به علم، ادعا می‌کند که در انگلستان قرن هفدهم مذهب پیوریتن (Puritanism) شرایط و نگرش‌های مساعدی برای توسعه علمی ایجاد کرد (Cetina, 1991: 524). به نظر مرتن، جامعه‌شناسی دانش وابستگی دانش به شرایط اجتماعی را بررسی می‌کند. یعنی در شرایط خاصی عوامل بیرونی و فرانظریه‌ای، مانند باورهای مذهبی و وضعیت اقتصادی، بر ظهور، شکل‌گیری و گاه حتی بر محتوای دانش اثر می‌گذارند. این عوامل می‌توانند بر انتخاب موضوع، تدوین نظریه، تعیین پیش‌فرض‌ها، و انتخاب مواد لازم برای مطالعه موضوع تاثیر بگذارند (Merton, 1937: 494).

شاپین و شیفر هم توجه خاصی به شرایط اجتماعی، فرهنگی و مخصوصاً سیاسی حاکم بر انگلیس پس از انقلاب ۱۶۴۰ کرده و آثار آن را بر تغییرات و نوآوری‌های علمی در انگلیس بررسی کرده‌اند که بسیار مورد توجه قرار گرفته است. آن‌ها نشان می‌دهند برخلاف تصور، عالم سیاست و فعالیت‌های علمی جدا از هم نیستند، بلکه فعالیت علمی و اجتماع علمی به مقدار زیادی وابسته به سیاست و نهادها و سیاست‌های دولتی است. به عبارت دیگر، علوم حقیقت‌ها و عینیت‌های فراتاریخی، فرا فرهنگی، و فرا اجتماعی-سیاسی و جهان‌شمولی نیستند که با روش‌های علمی کاملاً عینی ساخته و پرداخته شده باشند و در همه جا و در هر زمان و مکان و فرهنگی، به یکسان قابل تولید و قابل اعمال باشند. سه نکته مهم که از این مطالعه حاصل شده عبارتند از: (۱) تولید علمی موضوعی سیاسی است؛ (۲) علمی که بدین ترتیب تولید و اعتباریابی می‌شود عنصری در عمل سیاسی می‌شود؛ (۳) در رقابت بین انواع مختلف ایده‌ها، ایده‌ای موفق است که بتواند

موفقیت سیاسی به دست آورد و با وارد کردن خود به نهادهای دیگر، جای خود را تحکیم بخشید (Shapin and Schaffer, 1985: 342).

چارچوب نظری:

علاوه بر عوامل اجتماعی و فرهنگی کلان، عوامل درون رشته‌ای و تخصصی (مانند وضعیت اجتماعی علمی یک رشته و تحقیقات مربوط) نیز بر تحول علم اثر می‌گذارد. از مشهورترین نظریاتی که در زمینه تغییر و تحول علم بر اساس عوامل درون رشته‌ای وجود دارد، نظریه انقلابات علمی توماس کوهن است، که مبنایی برای نظریات بعدی در زمینه تغییر و تحول علمی محسوب می‌شود. کوهن در کتاب کوچک و پر اثر خود ساختار انقلابات علمی (The Structure of Scientific Revolutions) (کوهن: ۱۳۶۹ و Kuhn, 1970) نظریه چگونگی تغییر و تحول علم را مطرح کرده و تا آخر عمر خود از آن دفاع کرده است، و هنوز هم نظریه مطرح و مورد قبولی است. هر چند که نظریه کوهن متمرکز بر تحول علوم تجربی است، ولی به حوزه بررسی تحول علوم اجتماعی نیز قابل تعمیم بوده و ما از آن به عنوان چارچوب نظری این تحقیق استفاده خواهیم کرد. اگر چه کتاب کوهن بیشتر ناظر بر تاریخ تحول علم است، برخی کار وی را به جامعه‌شناسی معرفت و علم هم مربوط دانسته‌اند، زیرا وی قائل به نسبیت دانش بوده و فرایند انتخاب بین نظریه‌های علمی را یک فرایند اجتماعی می‌داند که ملاک‌های انتخاب در آن، وابسته به محیط است (Urry, 1973: 471). شاید به همین سبب باشد که به نظر ریتزر، کتاب کوهن بیش از همه برای جامعه‌شناسان اهمیت پیدا کرد (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۰).

از آن جا که مفهوم پارادایم (paradigm) یا انگاره مفهومی، کلیدی برای نظریه کوهن است، برای روشن شدن بحث لازم است این مفهوم تعریف شود. خود کوهن تعریف دقیقی از این مفهوم نداده و در متن کتاب خود، آن را به معانی متعدد به کار برده که یکی از انتقادات مهم بر نظریه اوست. او گاهی انگاره را به معنی نظریه، گاهی فراتر از نظریه و

گاهی به معانی دیگر به کار برده است. ریتزر پس از بررسی معانی مختلف این مفهوم، انگاره را فراتر از یک نظریه دانسته و چنین تعریف کرده است:

انگاره، تصویری بنیادی از موضوع بررسی یک علم است. انگاره تعیین می‌کند که در یک علم چه چیزی را باید بررسی کرد، چه پرسش‌هایی را می‌توان پیش کشید، این پرسش‌ها را چگونه باید مطرح کرد و در تفسیر پاسخ‌های به دست آمده، چه قواعدی را باید رعایت کرد. انگاره، گسترده‌ترین وجه توافق در چارچوب یک علم است و در جهت تفکیک یک اجتماع (یا خرده اجتماع) علمی از اجتماع دیگر عمل می‌کند. انگاره سرمشق‌ها، نظریه‌ها، روش‌ها و ابزارهای موجود در یک علم را دسته‌بندی، تعریف و مرتبط می‌کند (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۲).

بحث اصلی نظریه کوهن دو نوع تغییر و تحول علمی است: یکی تغییر و تحول تدریجی که از طریق فعالیت‌های علمی عادی (Normal Science) انجام می‌شود. این تغییر و تحول که نتیجه پژوهش‌ها و نوآوری‌های علمی در درون یک پارادایم یا انگاره است امکان توسعه علمی عادی را فراهم می‌آورد. دیگری تغییر انقلابی است، که از طریق طرح و پذیرش تدریجی پارادایم یا نظریه جدیدی است که جایگزین انگاره قبلی می‌شود و بستر جدیدی را برای فعالیت‌های علمی عادی فراهم می‌آورد.

به نظر کوهن، هر رشته علمی ابتدا از مرحله پیش‌انگاره‌ای یا ما قبل پارادایمی (pre-paradigm) شروع می‌کند، رفته رفته با طرح نظریه‌های علمی و شکل‌گیری اجتماع علمی (scientific community) در یک علم یا رشته علمی خاص، تدریجاً نظریه و یا انگاره خاصی مورد قبول اجتماع علمی مربوط قرار گرفته و آن علم وارد مرحله انگاره‌ای می‌شود. از آن به بعد، تحول این علم در قالب علم عادی یا بهنجار انجام می‌شود. این روند ادامه می‌یابد تا زمانی که انگاره حاکم، توان پاسخ‌گویی به برخی سؤالات مهم مطرح شده را نداشته باشد و بحران علمی در آن حوزه ایجاد شود. با یافتن پاسخ‌های مناسب به این سؤالات در خارج از پارادایم حاکم و تبدیل این فعالیت‌های علمی خارج از انگاره حاکم به نظریه و انگاره جدیدی، دوره انقلاب علمی فرا می‌رسد که دوره گذار

از انگاره قدیم به انگاره جدید است. این دوره با حاکم شدن انگاره جدید به جای انگاره قدیم پایان می‌پذیرد و دوره علم عادی در داخل انگاره جدید فرا می‌رسد. بنابراین نظریه، تغییر و تحول علمی، خطی، تدریجی و انباشتی نیست. نظریه کوهن را به طور خلاصه می‌توان به شکل زیر نشان داد:

بحران علمی → علم عادی → حاکم شدن انگاره → حاکم شدن انگاره → دوره پیش انگاره‌ای
 علم عادی → حاکم شدن انگاره جدید → دوره انقلاب علمی →

اکنون برای روشن‌تر شدن چارچوب نظری تحقیق، آن بخش از نظریه کوهن را که مربوط به چگونگی به وجود آمدن بحران و انقلاب علمی است به طور خلاصه توضیح می‌دهیم.^۱ علم عادی را کوهن چنین تعریف می‌کند: «علمی که تحقیقات آن قاطعانه مبتنی است بر یک یا چند یافته علمی گذشته، یافته‌هایی که یک اجتماع علمی خاص آن را به عنوان مبنایی برای تحقیقات بیشتر به رسمیت می‌شناسد... این یافته‌ها را می‌توان انگاره نامید» (Kuhn, 1970: 10). ویژگی‌های چنین وضعیت علمی عبارتند از این که همه اعضای یک اجتماع علمی نسبت به مبانی انگاره احساس تعهد می‌کنند و همه از یک

۱- در این جا لازم است به این پرسش مهم که برای جامعه شناسان مطرح است، پاسخ داد که آیا جامعه شناسی به مرحله انگاره ای که کوهن مطرح کرده رسیده است یا خیر؟ برای خود کوهن در سال ۱۹۷۰، و حتی نوزده سال بعد، روشن نیست که در علوم انسانی و اجتماعی، انگاره‌ای حاکم شده باشد (Kuhn, 2000: 222-223). ولی بعضی از جامعه شناسان، مانند ریتزر، و ماسترمن معتقدند که جامعه شناسی از مرحله پیش انگاره ای گذشته و اکنون در این رشته چند انگاره وجود دارد (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۴-۶۳۵؛ Liao, 1990: 91). به عقیده ریمون بودون «جامعه شناسی هرگز بر اساس نظریه کوهن انگاره نبوده و نخواهد بود. همه تلاشهایی که جامعه شناسان کرده‌اند تا انگاره ای را بیابند که براساس آن رشته خود را سامان دهند محکوم به شکست است» (Boudon, 1988: 757). به نظر وی، بسته به موضوع مورد بررسی جامعه‌شناس، انگاره مناسب متفاوت خواهد بود، و امکان این وجود ندارد که یک انگاره مسلط در جامعه شناسی به وجود آید (Ibid.: 768). ما در این جا به نظر آنان که قائل به چندانگاره‌ای بودن جامعه‌شناسی هستند موافق بوده و بر اساس آن بحث علم عادی و چگونگی ایجاد بحران در آن را دنبال می‌کنیم.

سلسله قواعد و معیارها برای فعالیت خود بهره می‌برند. با پذیرش یک انگاره، دانشمندان یک رشته می‌توانند با اطمینان خاطر به تحقیق پرداخته و کمک زیادی به توسعه علمی در آن حوزه کنند. در چنین وضعی، مجالات تخصصی در آن حوزه به وجود می‌آید، انجمن-های تخصصی ایجاد می‌شود، کتب تخصصی تدوین می‌شود، مقالات تخصصی برای متخصصان آن حوزه نوشته می‌شود و بدین ترتیب، انگاره حاکم، فعالیت علمی همه اعضای گروه متخصص را هدایت کرده و سامان می‌دهد (Kuhan, 1970: 20-22). در چنین حالت، یک انگاره خواهد توانست سؤالات و معماهای مربوط به حوزه تخصصی خود را پاسخ داده و به طور تدریجی و انباشتی، علم را در آن رشته توسعه دهد و بالقوگی‌های آن انگاره را فعلیت بخشد.

بحران علمی در یک رشته چنین به وجود می‌آید که در جریان تحقیقات علم عادی، گاهی دانشمندان به مسائل، داده‌ها و کشفیات جدیدی می‌رسند که حاکی از وجود ناسازگاری و ناهنجاری‌های (anomaly) زیادی بین واقعیات و پیش‌بینی‌های مبتنی بر انگاره موجود است. این ناسازگاری غیر منتظره، به عنوان پدیده‌ای که انگاره موجود نمی‌تواند بپذیرد، همانند وقوع خطایی در فرایند تحقیق تلقی می‌شود و حساسیت بیشتر محققان را بر می‌انگیزد. بررسی بیشتر، داده‌های جدید و کشفیات جدیدی را برای محققان آشکار می‌کند که با نظریه و انگاره پیشین قابل تبیین نیست. به تدریج محققان انگاره یا نظریه قبلی را که توان فهم و تبیین این داده‌ها و واقعیات جدید را ندارد مورد سؤال قرار می‌دهند و به دنبال چارچوب نظری و انگاره جدیدی می‌گردند که توان فهم این واقعیات را داشته باشد. بدین ترتیب، انگاره‌ای که قبلاً تمام داده‌ها و مشاهدات و آزمایش‌ها را تبیین، توجیه و پیش‌بینی می‌کرد، از اعتبارش کاسته می‌شود (Ibid., 55-65). نکته قابل توجه در نظریه کوهن این است که مشاهده ناسازگاری، کشف جدید و حرکت به طرف انگاره جدید، فقط در سایه وجود انگاره حاکم قبلی و انجام فعالیت‌های عادی علمی در درون آن امکان‌پذیر است. در غیر این صورت، محقق متوجه وجود ناهنجاری نشده و کشف جدیدی هم صورت نمی‌گیرد.

پذیرش شکست نظریه و یا انگاره حاکم در حل معماها و سؤالات به وجود آمده، شروع بحران در اجتماع علمی مربوط تلقی می‌شود. به نظر کوهن، آگاهی از وجود ناسازگاری داده‌ها با نظریه حاکم، نقش مهمی در به وجود آمدن یک پدیده و کشف جدید بازی می‌کند که زمینه ساز نابودی نظریه حاکم و پذیرش و تغییر نظریه و انگاره جدیدی است. وضعیت بحرانی، منجر به طرح شدن انگاره‌های متعدد می‌شود که باید از میان آن‌ها یکی غالب شود. این بحران‌ها به یکی از سه طریق پایان می‌پذیرند: (۱) علم عادی می‌تواند به ناسازگاری واقع شده پاسخ گفته و به بحران خاتمه دهد؛ (۲) ناسازگاری ادامه می‌یابد ولی ناشی از عدم وجود ابزارهای آزمایش لازم برای رفع مشکل تلقی می‌شود؛ (۳) انگاره رقیبی ظاهر شده و مبارزه ای برای پذیرش انگاره جدید در می‌گیرد که می‌توان به آن جنگ انگاره‌ای نام نهاد (Ibid., 86)، که مدت زیادی طول می‌کشد. «تصمیم بر نفی یک انگاره همیشه با تصمیم بر پذیرش یک انگاره دیگر همزمان است... این کار به کمک مقایسه دو انگاره با هم و با واقعیات انجام می‌شود» (Ibid., 77).

زمانی که انگاره جدید مستقر شود، حوزه تخصصی، روش‌ها و اهداف آن تغییر می‌یابند. اکنون داده‌ها در نظام فکری جدید، و در روابط جدیدی با یکدیگر و در چارچوب جدیدی قرار داده و معنا می‌شوند. کوهن این سؤال را مطرح می‌کند، که چرا باید این تغییر انگاره‌ای را انقلاب نامید؟ پاسخ وی این است که اولاً، انقلاب علمی یک تحول علمی غیر انباشتی است، که طی آن یک روش علمی کاملاً متفاوت، جای روش علمی دیگری را می‌گیرد. ثانیاً، انقلاب علمی که منجر به انگاره جدیدی می‌شود همانند یک انقلاب سیاسی است، و فرایند مشابهی را طی می‌کند: نهادهای سیاسی موجود پاسخگوی نیازها نبوده و نمی‌توانند کارکرد مناسب خود را ایفا کنند که منجر به بحران و انقلاب و دگرگونی نهادها شده و نظام سیاسی جدیدی ایجاد شود (Ibid, 92-95).

به طور خلاصه، بر اساس نظریه کوهن، دگرگونی علمی عادی در درون یک انگاره یا نظریه با بررسی داده‌های موجود و مشاهده شده در درون آن انگاره یا نظریه به وجود می‌آید. با مطالعه و تحقیق بیشتر بر اساس داده‌های جدید، نظریات موجود تقویت و

تکامل می‌یابد و بدین ترتیب تدریجاً ظرفیت‌های بالقوه آن انگاره و نظریه بالفعل شده و رشد و توسعه می‌یابد. اگر داده‌های متعدد یافت شده نتوانند به هیچ روی در درون و با نظریات انگاره موجود، توصیف و تبیین شوند، آن نظریه و انگاره زیر سؤال رفته و راه برای تغییر و دگرگونی آن انگاره و احتمالاً شکل‌گیری و جایگزینی انگاره جدیدی به جای انگاره قبلی باز می‌شود. این نوع رهیافت برای تغییر و دگرگونی علمی، مبتنی بر تغییر و تحول علمی به کمک عوامل درون-علمی است.

مثلاً، در حوزه بررسی نظریه‌های انقلاب، وقوع انقلاب اسلامی یک پدیده در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب است. این واقعه یا فاکت (fact) جدید باید بتواند به وسیله نظریه‌ها و یا انگاره‌های موجود جامعه‌شناسی انقلاب، قابل فهم و تبیین باشد. با بررسی این پدیده به کمک انگاره‌ها یا نظریه‌های موجود، این نظریه‌ها و انگاره‌ها می‌توانند تقویت یا تضعیف شوند و راه برای اصلاح آن نظریه‌ها و یا شکل‌گیری نظریه‌های جدید باز شود. عدم توان انگاره‌ها و نظریات موجود در تبیین انقلاب اسلامی نوعی نابهنجاری علمی (anomaly) را به دنبال می‌آورد که جامعه‌شناسان انقلاب سعی می‌کنند آن را ابتدا در چارچوب انگاره و نظریات موجود رفع کنند و اگر نتوانستند امکان دارد راه برای نظریه پردازی‌های جدید در این زمینه هموار گردد. در هر صورت، وقوع هر انقلابی و تلاش جامعه‌شناسان انقلاب برای فهم و تبیین آن انقلاب به کمک نظریه‌های موجود راه را برای تقویت، اصلاح و یا جایگزینی در نظریه‌های انقلاب هموار می‌کند. دیدگاه حداقلی در این زمینه این می‌تواند باشد که وقوع انقلاب اسلامی سبب اصلاح نظریه‌های موجود انقلاب گشته و دیدگاه حداکثری این که انقلاب اسلامی سبب تغییر انگاره‌ای در جامعه‌شناسی انقلاب گردیده است.

فرضیه کلی تحقیق: وقوع انقلاب اسلامی ایران، دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب ایجاد کرده است. از آنجا که مطالعه انقلاب شامل سه بُعد تبیین وقوع انقلاب، فرایند جنبش انقلابی و پیامدهای انقلاب است، فرضیه کلی ما به

سه فرضیه اصلی تفکیک می‌شود: (۱) وقوع انقلاب اسلامی دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های تبیین وقوع انقلاب ایجاد کرده است؛ (۲) وقوع انقلاب اسلامی دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی ایجاد کرده است و (۳) وقوع انقلاب اسلامی دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های مربوط به پیامدهای انقلاب ایجاد کرده است. هر یک از فرضیه‌های اصلی فوق نیز حاوی فرضیه‌های فرعی هستند که در جای خود به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۳- روش تحقیق

روش تحقیق، تحلیل محتوای کیفی ۵۷ مقاله انگلیسی حاوی مباحث نظریه‌ای مربوط به انقلاب اسلامی است که از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۳ در طول مدت ۲۵ سال منتشر شده‌اند. شایان ذکر است که این مقالات از ۲۲۵ مقاله مربوط به انقلاب اسلامی و یا حاوی مطالب مربوط به انقلاب اسلامی به دست آمده‌اند که از جستجوی کلیه مقالات موجود در بیش از ۵۰۰ مجله علوم انسانی موجود در سامانه JSTOR دریافت شده‌اند. این ۵۷ مقاله در ۳۱ نشریه چاپ شده‌اند که از بین آن‌ها ۴۱ مقاله مستقیماً و ۱۶ مقاله به طور غیر مستقیم مربوط به انقلاب اسلامی است.

تعریف متغیرها: دو متغیر اصلی در فرضیه کلی ما وجود دارد که باید تعریف شوند:

«دگرگونی در نظریه‌های انقلاب» متغیر وابسته، و «وقوع انقلاب اسلامی» متغیر مستقل.

دگرگونی در نظریه‌های انقلاب (متغیر وابسته): ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی را

چنین تعریف می‌کند: «نظریه جامعه‌شناسی، نظام دامن گسترده‌ای از افکار است که با

مهم‌ترین قضایای مربوط به زندگی اجتماعی سرو کار دارد» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۴). فرهنگ

علوم اجتماعی، نظریه را «مجموع بینش‌های سازمان یافته و منتظم در مورد موضوعی

مشخص» (بیرو، ۱۳۷۰: ۴۲۸) تعریف کرده است. در تعریف دیگری چنین آمده است:

«نظریه، مجموعه‌ای از گزاره‌ها در باره روابط بین ویژگی‌های واقعیت است که به طریق

قیاسی سامان یافته‌اند» (Liao, 1990: 86). به نظر کوهن نیز نظریه، مجموعه یکپارچه‌ای از روابط است که «وسیله‌ای است برای سازمان دادن به آنچه که در هر زمان مشخص در باره مسأله یا موضوعی که کما بیش صریحا مطرح شده است، واقعا یا به گمان خود می‌دانیم» (کوهن، ۱۳۶۹: ۵۱). با توجه به این تعاریف، اگر انقلاب را پدیده‌ای اجتماعی در نظر بگیریم، نظریه انقلاب را می‌توانیم چنین تعریف کنیم: تئوری یا نظریه انقلاب، مجموعه منسجمی از گزاره‌ها و فرضیه‌های مربوط به چگونگی وقوع، فرایند و پیامدهای انقلاب است که دانش ما را در باره این پدیده اجتماعی سامان می‌دهد.

با توجه به تعریف فوق، تغییر در یک نظریه عبارت است از حذف یا اضافه شدن گزاره‌ها یا فرضیه‌های یک نظریه مربوط به چگونگی وقوع انقلاب (یا انتقال جامعه از وضع عادی به وضعیت انقلابی)، فرایند و پیامدهای انقلاب. از آن‌جا که گزاره‌ها و فرضیه‌ها از مفاهیم و متغیرها ساخته می‌شوند، افزوده شدن یا کاسته شدن متغیرها نشان دهنده تغییر در گزاره‌ها و فرضیه‌های یک نظریه و تغییر در گزاره‌ها و فرضیه‌های یک نظریه، دگرگونی در نظریه خواهد بود. اگر فرضیه یا فرضیه‌های اصلی یک نظریه پا بر جا بوده و فرضیه‌ها و گزاره‌های فرعی آن تغییر یابد، اصلاح در نظریه واقع شده است، مانند نظریه اسکاکپال و برینتون. در صورتی که فرضیه‌ها یا یکی از فرضیه‌های اصلی نظریه‌ای تغییر یابد، می‌توان گفت که نظریه قبلی کنار گذاشته شده و نظریه جدیدی تدوین شده است؛ مانند نظریه‌های تلفیقی فورن، گلدستون و امیربایر و گودوین. بنابراین، دگرگونی در نظریه‌های انقلاب، هر دو نوع دگرگونی اصلاحی و مطرح شدن نظریه جدید را شامل خواهد شد. از آن‌جا که مطالعه پدیده انقلاب شامل مطالعه وقوع، فرایند، و پیامدهای انقلاب است، دگرگونی در نظریه‌ها در بر گیرنده مباحث مربوط به هر یک از این ابعاد است.

نظریه‌های مطرح انقلاب قبل از وقوع انقلاب اسلامی که در کتاب *تئوریهای انقلاب*، تألیف آلون استانفورد کوهن، (۱۹۷۶) آمده است عبارتند از: نظریه‌های مارکسیستی انقلاب (شامل نظریه مارکس، لینن و مائو)، نظریه کارکردگرایی جانسون؛ نظریه جامعه

توده وار کورن‌هاوزر؛ نظریه‌های روان‌شناسانه انقلاب، شامل نظریه سرکوب غرائز سوروکین، نظریه توقعات فزاینده جمیز دیویس و نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گار (کوهن، ۱۳۶۹). وی در فصل نتیجه‌گیری کتاب می‌نویسد: «متأسفانه ویژگی اصلی قابل ذکر اکثر تجزیه و تحلیل‌های نظری در باره انقلاب کم‌مایگی و سطحی بودن آن‌هاست. عملاً تئوری‌ها فقط به ما می‌گویند که اگر مردم شدیداً به خشم آیند احتمالاً تمایل به طغیان خواهند داشت. اما هنوز یقین نداریم که چه چیز باعث به خشم آمدن مردم می‌شود» (کوهن، ۱۳۶۹: ۲۱۶).

در کتاب *از بسیج تا انقلاب* چارلز تیلی (تیلی، ۱۳۸۵) که در سال ۱۹۷۸، یعنی درست قبل از وقوع انقلاب اسلامی منتشر شده است، علاوه بر نظریات فوق، نظریه نوسازی و نهادمندی ساموئل هانتینگتون نیز مطرح شده و خود تیلی نظریه بسیج سیاسی را ارائه می‌کند (Tilly, 1978). یکی دیگر از کتاب‌های مهم جامعه‌شناسی انقلاب، کتاب *دولت‌ها و انقلابات اجتماعی* تدا اسکاکپال (اسکاکپال، ۱۳۷۶) است که در سال ۱۹۷۹ منتشر شده و یکی از اثرگذارترین کتب در این زمینه بوده است. در این کتاب ضمن نقد نظریه‌های موجود، یک نظریه ساختارگرا ارائه شده است، که به عنوان تنها نظریه مطرح نئومارکسیستی قبل از وقوع انقلاب اسلامی تلقی می‌شود (Skocpol, 1979). گلدستون این نظریه را جزو نظریه‌های نسل سوم انقلاب مورد بررسی قرار داده است (Goldstone, 1980: 339-343).

بدین ترتیب در زمان وقوع انقلاب اسلامی، نظریه‌های مهم مطرح در جامعه‌شناسی انقلاب شامل نظریه‌های روان‌شناسانه توقعات فزاینده؛ نظریه محرومیت نسبی؛ نظریه جامعه توده وار؛ نظریه‌های ساختارگرایانه کارکردی جانسون (جانسون، ۱۳۶۳)، اسملسر (۱۳۸۰) و هانتینگتون (۱۳۷۰)؛ نظریه ساختارگرایی آیزنشتاد؛ نظریه ساختارگرایی نئومارکسیستی پیچ و اسکاکپال (۱۳۷۶)؛ نظریه بسیج سیاسی چارلز تیلی و نظریه انتخاب عقلانی (Olson, 1977) بوده است. در این مقاله قصد و امکان بررسی و توضیح این

نظریات نیست، بلکه هدف، بررسی دگرگونی‌های احتمالاً ایجاد شده در این نظریه‌ها و یا اشاره به نظریه‌های جدیدی است که تحت تاثیر مستقیم و غیرمستقیم انقلاب اسلامی تدوین شده‌اند.

متغیر مستقل فرضیه کلی ما «وقوع انقلاب اسلامی» است که شامل شروع جنبش انقلابی تا سرنگونی رژیم پهلوی و به قدرت رسیدن انقلابیون در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ و یا ۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی در ایران است. بدیهی است با این تعریف از انقلاب اسلامی، ضرورت ندارد ما تا پایان کلیه مراحل انقلاب اسلامی منتظر باشیم تا پیامدهای نظریه‌ای آن را بررسی کنیم.

چگونگی تحلیل محتوای مقالات: برای بررسی مقالات از تحلیل محتوای کیفی

استفاده شده است. بدین ترتیب که ابتدا ابعاد و متغیرهای مهم پدیده مورد بررسی، شامل مباحث و متغیرهای مربوط به توصیف انقلاب، عوامل و علل وقوع انقلاب، فرایند جنبش انقلابی و پیامدهای انقلاب مشخص شدند. سپس بر اساس آن‌ها به تحلیل محتوای کیفی مقالات پرداختیم. تحلیل محتوای کیفی مقالات بدین ترتیب انجام گرفت که هر یک از این ۵۷ مقاله به دقت توسط محقق مطالعه شدند و مطالب مربوط به هر چهار بُعد که در مقالات وجود داشت استخراج و در ذیل هر یک از ابعاد و متغیرهای مربوط ثبت گردید تا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. البته مطالب مربوط به تعریف و طبقه بندی انقلاب در این مقاله نیامده است. در بقیه مقاله به ترتیب به بررسی اثر انقلاب اسلامی در نظریه‌های مربوط به وقوع انقلاب، فرایند جنبش‌های انقلابی، و پیامدهای انقلاب می‌پردازیم.

۴- اثر انقلاب اسلامی بر نظریه‌های مربوط به تبیین انقلاب

تأثیرات انقلاب اسلامی بر نظریات مربوط به علل وقوع انقلابات، وسیع و چشمگیر بوده و با مطالعات بیشتر انقلاب اسلامی این اثرگذاری روز به روز افزایش می‌یابد. در

این جا این تأثیرات در سه بعد مهم به عنوان سه فرضیه فرعی، مورد بحث قرار می‌گیرد:

(۱) نقش و اهمیت فرهنگ و متغیرهای فرهنگی در تبیین انقلابات؛ (۲) کاهش اثر عوامل ساختاری در وقوع انقلابات و (۳) نقش زنان در انقلابات.

ابتدا مختصراً به بعضی از نظریاتی که توسط صاحب‌نظران امر درباره ناکارآمدی نظریات موجود جهت تبیین انقلاب اسلامی مطرح شده است می‌پردازیم. بخش (Bakhash) در این باره اظهار می‌دارد، که چون نظریات موجود، توان تبیین انقلاب اسلامی را نداشته‌اند، متخصصان تلاش کرده‌اند یا نظریات موجود را اصلاح کنند و یا نظریات جدیدی را با مطالعه انقلاب اسلامی مطرح کنند (Bakhash, 1991: 1489).

خانم نیکی کدی، یکی از ایران‌شناسان بنام نیز بیان می‌دارد که حتی جدیدترین نظریه‌های انقلاب هم توان تبیین انقلاب اسلامی ندارند. اساساً نظریات تبیین طبقاتی انقلابات به وسیله انقلاب اسلامی رد شده است. وی همین اظهار می‌دارد که نظریه کرین بریتون در باره رادیکالیزه شده انقلابات پس از سقوط رژیم حاکم نیز در باره انقلاب اسلامی صدق نمی‌کند (Keddie, 1983: 589-590). ارجمند، جامعه‌شناس ایرانی الاصل ساکن آمریکا در باره اهمیت نظریه‌ای انقلاب اسلامی می‌نویسد که این انقلاب نظریه ساختارگرایی مشهور اسکاکیپال را زیر سؤال برده و نادرست بودن آن را اثبات می‌کند. هر چند اسکاکیپال تاحدی نظریه خود را شخصاً اصلاح کرده است تا بتواند انقلاب اسلامی را تبیین کند، به نظر ارجمند اصلاحات وی ناکافی است و نظریه وی نیاز به اصلاحات اساسی تری دارد (Arjomand, 1986: 387). جرالد گرین هم که انقلاب اسلامی را مطالعه کرده است نتیجه‌گیری می‌کند که نظریه‌های معمول انقلاب نمی‌توانند این انقلاب را تبیین کنند (Green, 1984). بسیاری از نظریه پردازان انقلاب نیز نارسایی نظریه‌های موجود در تبیین انقلاب اسلامی، اذعان نموده و سعی در اصلاح نظریات موجود و یا طرح نظریات جدیدی کرده‌اند که در ذیل به تعدادی از آنها می‌پردازیم.

۱) اهمیت عوامل فرهنگی در تبیین انقلاب

در این قسمت، به اثرگذاری انقلاب اسلامی در مطرح شدن و یا ارتقای جایگاه فرهنگ، مذهب و ایدئولوژی در تبیین انقلابات می‌پردازیم. در نظریات قبلی انقلاب، خاصه نظریات ساختارگرایی، بسیج منابع، مارکسیستی جدید و حتی روان‌شناختی، فرهنگ و مقوله‌های مربوط به آن، جایگاه مهم و قابل توجهی نداشتند. این متغیرها یا به طور کلی در این نظریات غایب بودند و یا به عنوان یک متغیر اصلی تعیین کننده مورد توجه قرار نداشتند. از آن جا که فرهنگ، دین و ایدئولوژی، نقش غیرقابل انکاری در انقلاب اسلامی ایفا کردند، اندیشمندان جهان در مطالعه انقلاب اسلامی متوجه اهمیت این مقولات شده و سعی در اصلاح نظریات موجود و یا طرح نظریات جدیدی کردند که در ذیل به آن‌ها می‌پردازیم.

آبراهامیان در مقاله خود تاکید می‌کند که مذهب شیعه به عنوان یک نظام فرهنگی نه تنها افیون توده‌ها نبود بلکه یک ایدئولوژی انقلابی رادیکال بود که توانست دگرگونی اساسی در همه ابعاد زندگی اجتماعی ایران به وجود آورد (Abrahamian, 1982). مزروعی نیز در مقاله خود اظهار می‌دارد که در جهان سوم، در دو تمدن هندو و اسلام، فرهنگ نقش سیاسی مهمی ایفا کرده است. در واقع آن‌ها مرکز ثقل امنیت کشورهای جهان سوم هستند، ولی در حال حاضر، شاهد تغییر این مرکز ثقل به نفع اسلام هستیم (Mazrui, 1981: 20).

یکی از نظریه پردازان انقلاب، جان فورن است که در مورد انقلاب اسلامی تحقیقات مهمی انجام داده است. وی اظهار می‌کند که با مطالعه انقلاب اسلامی و نیکاراگوا به این نتیجه رسیده است که باید به عوامل ساختاری و فرهنگ، توجه متعادل‌تری در نظریه‌های انقلاب بشود. او بیان می‌کند که باید به پنج عامل در تبیین انقلابات توجه شود: توسعه وابسته، دولت سرکوبگر متکی بر یک شخص، شکل‌گیری یک فرهنگ سیاسی مقاومت، بحرانی ناشی از رکود اقتصادی و فضای باز بین المللی (Foran, 1997a).^{SI228} به نظر وی، عدم حضور دو عامل از ۵ عامل فوق می‌تواند سبب عدم

وقوع انقلاب گردد. بدین ترتیب وی یکی از عوامل مهم وقوع انقلابات را وجود فرهنگ سیاسی مقاومت معرفی می‌کند که از مطالعه انقلاب اسلامی به آن رسیده است (Ibid., 261).

جان فورن در مقاله دیگری به موضوع ریشه‌های فرهنگی انقلاب و نقش فرهنگ در شکل دادن به پیامدهای انقلاب می‌پردازد. وی در این مقاله نیز تاکید می‌کند که برای فهمیدن انقلاب، استفاده از مقوله فرهنگ اجتناب ناپذیر است (Foran, 1997b: 204). وی اذعان می‌کند که موضوع فرهنگ در نوشته‌ها و تحقیقات اخیر انقلاب به حدی برجسته و آشکار شده است که «مطالعات اندیشمندان اجتماعی از انقلاب را به یک سطح نظریه‌ای جدیدی هدایت می‌کند (Ibid., 207). وی در این مقاله نیز به «فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و مخالفت» پرداخته و می‌نویسد که این فرهنگ‌ها در یک انقلاب می‌توانند متعدد بوده و برخی مذهبی و برخی غیر مذهبی باشند. او می‌پذیرد که فرهنگ، نه تنها ائتلاف مخالفان را حفظ می‌کند، در فهمیدن فرایند انقلابی و پیامدهای انقلاب نیز نقش محوری دارد. فورن علاوه بر نقش فرهنگ سیاسی مقاومت، اهمیت ایدئولوژی و معانی فرهنگی رایج و عاملیت را در شکل دادن به فرایند انقلاب و سازماندهی انقلاب و پیامدهای آن بسیار موثر می‌داند. به طور خلاصه، به نظر وی «فرهنگ نقش پیچیده و مهمی، هم در ایجاد انقلاب و هم در پیامدهای آن دارد» (Ibid., 219).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که جان فورن، بر اساس مطالعات خود از انقلاب اسلامی، عامل فرهنگی را در نظریه پردازی انقلاب وارد کرده و آن را برای تبیین انقلاب، فهمیدن فرایند و نتایج انقلاب، عاملی اساسی می‌داند. مضافاً این که با افزودن عنصر فرهنگ و مقوله‌های مربوط به مطالعات انقلاب، به نظر وی نظریه پردازی انقلاب به سطح جدیدی ارتقا یافته است. این سطح جدید در مطالعات انقلاب را وی در مقاله دیگری تحت عنوان نسل چهارم نظریه پردازی انقلاب معرفی کرده است (Foran, 1993). وی در آن مقاله اشاره می‌کند که مطالعات انجام شده در مورد انقلاب اسلامی و

نیکاراگوآ، و بعد از آن‌ها در باره وقایع اروپای شرقی، سبب شده است که بینش‌های جدیدی در نظریه پردازی انقلاب به دست آید. در این مطالعات علاوه بر عوامل ساختاری، به عناصر عاملیت، فرهنگ و ایدئولوژی هم توجه می‌شود که در نظریات نسل سوم مورد توجه قرار نمی‌گرفت. اساساً در نظریات نسل سوم انقلاب، که نظریات قبل از انقلاب اسلامی است، دیدگاه ساختارگرایی، خاصه ساختارگرایی اسکاکپال، غالب بود؛ به عناصر فرهنگی توجه چندانی مبذول نمی‌شد، و این عوامل به عنوان متغیر مستقل تعیین کننده به حساب نمی‌آمدند که بتوانند در ایجاد، فرایند و یا نتایج انقلاب موثر باشند (Ibid., 9). وی از نظریه پردازان نسل چهارم انقلاب، به خودش، گلدستون، فرهی و والتون اشاره می‌کند؛ یعنی همان کسانی که همگی در باره انقلاب اسلامی مطالعاتی انجام داده‌اند و در نظریات خود، تلفیقی از نظریات ساختاری و فرهنگی استفاده کرده‌اند. فورن در انتهای مقاله خود نتیجه‌گیری می‌کند که:

نظریه‌پردازی انقلاب در جهت تبیین‌های چند علتی حرکت می‌کند، که در آن‌ها به تلفیق و به هم پیوستن هم‌زمان (conjuncture) چندین عامل در یک برهه خاص، توجه ویژه‌ای اعمال می‌شود. همگرایی نظریه پردازان مختلف انقلاب در مدل‌های به هم پیوستن هم‌زمان (conjunctural models) بوسیله افراد مختلف و از نحله‌های فکری مختلف از چند نظر حایز اهمیت است: نظریه‌پردازان اجتماعی بیش از پیش به مدل‌های پیچیده‌تر و چند علتی، به جای بحث‌های یک جانبه دیدگاه‌های مخالف، روی آورده‌اند؛ داده‌های حاصل از فرایندهای انقلابی اخیر [مانند انقلاب اسلامی] نظریه‌پردازان را مجبور کرده موضوع رابطه عاملیت و ساختار را در تبیین‌های خود مفهوم‌سازی مجددی کنند و حداقل در جامعه شناسی انقلاب به نظر می‌رسد مسیر آینده نظریه‌پردازی، مطالعات مقایسه‌ای دقیق انقلابات مختلف، با توجه به مناقشات نظریه‌ای جدید است. (Ibid., 16)

میرسپاسی، یکی دیگر از صاحب‌نظران انقلاب اسلامی، اظهار می‌دارد که انقلاب اسلامی نقطه عطفی است که بحران سیاست سکولار را در زمان ما نشان می‌دهد. برای

این که نوسازی و غربی کردن جامعه ایران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، جامعه ایران را از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دگرگون کرد و منجر به ازخودبیگانگی فرهنگی و قطبی شدن جامعه ایران شد، در عین این که استبداد سیاسی شاه را نه تنها تغییر نداد بلکه تقویت کرد. با تداوم سیاست‌های نوسازی شاه، شهرنشینی، نابرابری، فقر و سایر مشکلات اجتماعی افزایش یافته و آگاهی و اعتراضات مردم رو به فزونی نهاد. این وضعیت دو جریان فکری سکولار و اسلامی مخالفت با شاه را دامن زد که به تدریج با سیاسی شدن شیعه و با رهبری امام خمینی، گفتمان سیاسی اسلامی بر سکولار غالب شد. در این تغییر گفتمان سیاسی، افرادی چون آیت الله مطهری و دکتر شریعتی نقش به سزایی ایفا کردند. با توسعه بیشتر فرهنگ سیاسی شیعی و استقبال مردم از سیاست اسلامی، به عنوان تنها راه حل مشکلاتشان، گفتمان اسلامی به گفتمان هژمونیک تبدیل شد. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی را باید در متن تاریخ و وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود جامعه ایران فهم کرد.

در واقع با تضعیف گفتمان سکولار، اسلام سیاسی و نهادها و رهبری حامی آن از فرصت استفاده کرده و مردم ناراضی ایران را بسیج کردند. رهبری جنبش یک ایدئولوژی سیاسی مردم‌گرا (پوپولیستی) ارائه داد که به مردم ازخودبیگانه شده ایران، هویت، وحدت اجتماعی و احساس قدرت جدیدی بخشید (Mirsepasi, 1994). به طور خلاصه، به نظر میرسپاسی، فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی نقش اساسی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت که بدون در نظر گرفتن آن فهمیدن و تبیین انقلاب اسلامی ممکن نیست؛ عاملی که در نظریات موجود، از آن غفلت شده است.

ارجمند در مقاله خود، انقلاب اسلامی را اولین انقلاب سنت‌گرا در تاریخ مدرن دانسته و اظهار می‌کند که کنار گذاشتن علمای شیعه از صحنه قدرت سیاسی، عامل مهمی در وقوع انقلاب اسلامی است. زیرا روحانیت شیعه به عنوان یک قشر به هم پیوسته، دارای وحدت و انسجام بالایی بوده و بر نهادهای مذهبی مستقل تسلط داشت. بر این

اساس وی بیان می‌کند که انقلاب اسلامی، نظریات نوسازی موجود انقلاب را زیر سؤال برده و در زمینه نظریه پردازی انقلاب به عنوان یک انقلاب کبیر، اهمیت به سزایی دارد. انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که مذهب در سیاست امروز بسیار اثرگذار است. این انقلاب سبب شده است که ما مدل‌های ساده و تک خطی کُتی را به نفع مدل وبری، که نقش فرهنگ را در دگرگونی‌های اجتماعی عمده می‌کند، کنار بگذاریم (Arjomand, 1989: 116-118).

همان گونه که بعداً توضیح داده خواهد شد، اسکاکپال نظریه پرداز ساختارگرای معروف انقلاب، با بررسی انقلاب اسلامی، نظریه خود را اصلاح، و عامل فرهنگ و ایدئولوژی را وارد بررسی انقلاب می‌کند. ولی در این تجدید نظر وی اثر فرهنگ و ایدئولوژی را محدود به فرایند و پیامدهای انقلاب می‌کند. ویلیام سوول (William Swell) نظریه پرداز دیگر انقلاب با مطالعه آثار مربوط به انقلاب اسلامی، به اسکاکپال ایراد وارد کرده و اصلاحات وی را ناکافی می‌داند. خود وی با الهام از انقلاب اسلامی به مطالعه نقش ایدئولوژی در انقلاب فرانسه، یکی از انقلاباتی که اسکاکپال بررسی کرده است، پرداخته و ثابت می‌کند که ایدئولوژی انقلابی در وقوع انقلاب فرانسه نقش مهمی داشته است. به نظر وی باید به ایدئولوژی به عنوان یک عامل اصلی تبیین کننده وقوع انقلاب نگریست. وی ادعا می‌کند که ایدئولوژی نقش مهمی هم در وقوع انقلاب و هم در پیامدهای انقلاب ایفا می‌کند (Swell, 1985).

معدل، یکی دیگر از جامعه شناسان ایرانی الاصل، بر اساس مطالعه انقلاب اسلامی مفهوم سازی جدیدی از ایدئولوژی ارائه کرده است. وی در باره اهمیت علی ایدئولوژی در انقلاب اسلامی می‌نویسد هرچند که در ایران قبل از انقلاب مشکلاتی وجود داشت، ولی نمی‌توان گفت که ایران در وضعیت بحران سیاسی و اقتصادی بود. ایران زمان شاه به وسیله ایدئولوژی انقلابی به بحران کشیده شد. نارضایتی اجتماعی مردم ایران به وسیله

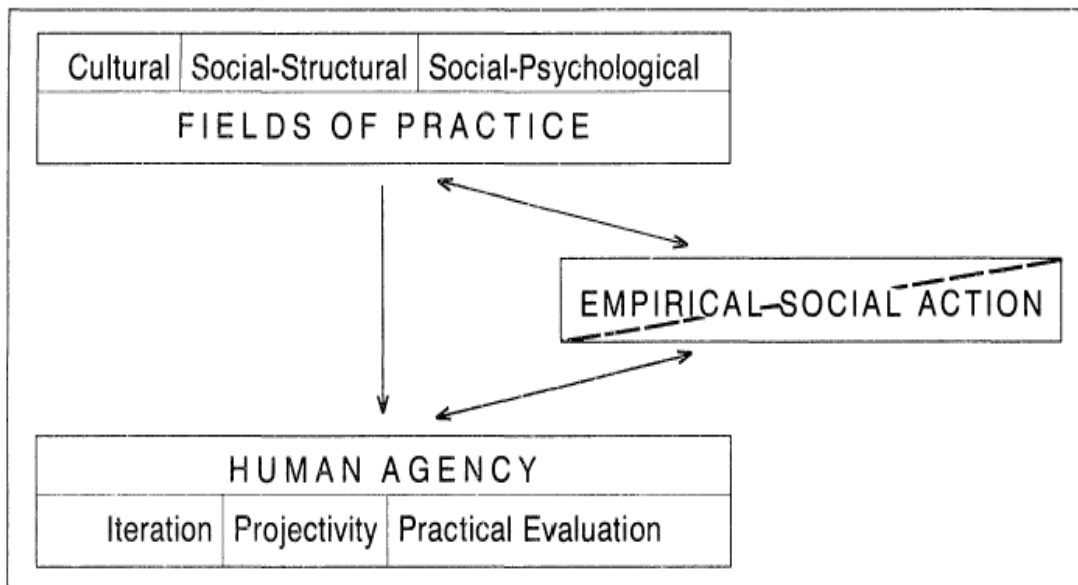
گفتمان اسلامی یا ایدئولوژی به یک جنبش انقلابی تبدیل شد. بحران انقلابی وقتی روی داد که ایدئولوژی انقلابی مخالفان اسلامی بر ایدئولوژی شاهی غلبه کرد، چرا که این دو کاملاً متضاد بودند. از آن جا که نارضایتی مردم در قالب ایدئولوژی اسلامی ارائه و بیان شد، جنبش انقلابی، از اختلافات اجتماعی و طبقاتی فراتر رفت و توده ای شد (Moaddel, 1992: 366). بنابراین، اسلام انقلابی، با تبدیل کردن مشکلات اقتصادی به بحران انقلابی، به طور مستقل به وقوع انقلاب اسلامی کمک کرد.

با بررسی نقش ایدئولوژی در انقلاب اسلامی، معدل مدل جدیدی برای ایدئولوژی پیشنهاد می‌کند که آن را در قالب «گفتمان صحنه‌ای» (episodic discourse) مطرح می‌کند. بنا به ادعای وی، مدل‌های موجود ایدئولوژی، تقلیل گرا بوده و استقلال آن را در فرایند انقلاب نادیده می‌گیرند. در حالی که به نظر وی ایدئولوژی عامل مستقلی است که نقش علی در وقوع انقلاب بازی می‌کند. ایدئولوژی به عنوان یک گفتمان صحنه‌ای حاوی اصول کلی مانند مفاهیم، نمادها و مراسم است که عمل انسانی را در شرایط تاریخی خاصی شکل می‌دهند. معدل بیان می‌کند که اهمیت مذهب شیعه در انقلاب اسلامی ایدئولوژی را به مرکز بحث در نظریات انقلاب آورده و نشان داده است که ایدئولوژی، هم در وقوع انقلاب و هم در فرایند انقلاب نقش مهمی ایفا می‌کند (Ibid., 360). وی می‌نویسد: «عمل انقلابی به وسیله ایدئولوژی انقلابی شکل داده می‌شود و عوامل اقتصادی و سیاسی نقش ثانوی بازی می‌کنند. البته وجود منابع نیز در انقلاب مهم است، اما همان‌طور که انقلاب اسلامی نشان داد، گروه‌هایی که موفق می‌شوند آن‌هایی هستند که کنش‌هایشان با منطق ایدئولوژی هماهنگ است. صرفاً چنین نیست که ایدئولوژی فقط به منابع گروه خاصی در مقابل سایر گروه‌ها کمک می‌کند، بلکه حتی گفتمان مربوط منابع را تولید می‌کند» (Ibid., 375).

امیربایر و گودوین (Emirbayer and Goodwin) نیز در مقاله‌ای که با الهام از مطالعات انجام شده در باره انقلاب اسلامی نوشته‌اند، چارچوب تحلیلی جدیدی برای مطالعه انقلابات ارائه داده‌اند. آن‌ها به نقل از نیکی کدی تاکید می‌کنند که انقلاب اسلامی نشان داد تنها عوامل ساختاری شکل دهنده انقلاب نیستند، بلکه در انقلاب اسلامی تبدیل مذهب شیعه به یک نیروی انقلابی در وقوع انقلاب نقش محوری داشته است (Emirbayer and Goodwin, 1996: 362).

با بررسی مطالعات اخیر انجام شده روی انقلاب اسلامی و سایر انقلابات، امیربایر و گودوین اظهار می‌کنند که روز به روز بر اهمیت عوامل فرهنگی در وقوع و فرایند و نتایج انقلابات افزوده می‌شود. آن‌ها اعلام می‌کنند که «اکثر دانشمندان اکنون موافقند که دیدگاه نظری تحلیل گران نسل سوم نظریه‌های انقلاب باید با ترکیب فرهنگ و عاملیت، به عنوان نیروهای مستقل تبیینی بالقوه، به طور اساسی بازسازی شود (نه این که صرفاً تکمیل شود) اما نحوه این ترکیب مشخص نیست» (Ibid., 360). مثلاً گلدستون، فرهنگ و ایدئولوژی را در پیامدهای انقلاب موثر می‌داند، نه در وقوع آن. در حالی که کدی آن را در وقوع انقلاب اسلامی عامل بسیار مهمی می‌داند، ولی هیچ کدام نحوه اثرگذاری فرهنگ را به روشنی بیان نکرده‌اند.

آن‌ها توضیح می‌دهند که به نظرشان نظریه‌پردازی مناسب تر انقلاب باید حاوی عناصر ساختاری، فرهنگی، روان‌شناختی و عاملیت باشد. بر این اساس تلاش دارند چارچوب تحلیلی خود را تدوین کنند. آن‌ها تاکید می‌کنند که چارچوب تحلیلی آن‌ها یک نظریه نیست، بلکه یک استراتژی تحلیلی جامع، و یا یک پارادایم جدید است که نشان می‌دهد چگونه منابع، کالاها، و حتی موقعیتها در جریان انقلاب از شبکه‌های تعاملی خاصی عبور می‌کنند. مدل ارائه شده آن‌ها به شرح شکل زیر است.



Source: Emyrbayer and Goodwin, 1996: 364

به طور خلاصه، مدل فوق نشان می‌دهد که عوامل فرهنگی، اجتماعی - ساختاری و اجتماعی - روان‌شناختی بر نحوه عمل عاملیت انسانی در فرایند انقلاب اثر می‌گذارند، و از سوی دیگر، کنش اجتماعی تجربی نیز با هر دو دسته عوامل عاملیت انسانی و زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی - ساختاری رابطه متقابل دارند (Emirbayer and Goodwin, 1996: 364-373).

برخی اندیشمندان در تبیین انقلاب اسلامی به بحران مشروعیت حاکم در دوران شاه اشاره کرده و آن را برجسته کرده‌اند، که یک متغیر فرهنگی است. راضی یکی از این تحلیل‌گران، با مطالعه انقلاب اسلامی اظهار می‌دارد علت عدم پیش بینی انقلاب اسلامی، عدم توجه اندیشمندان به اهمیت عامل مشروعیت و عدم مفهوم سازی آن است. در پی آن، راضی تلاش می‌کند براساس بررسی انقلاب اسلامی، مفهوم سازی جدیدی از مشروعیت و نقش آن در وقوع انقلابات ارائه کند (Razi, 1987). وی ثبات سیاسی را حاصل مشروعیت نهادهای سیاسی و رهبران سیاسی دانسته و بیان می‌دارد مهم‌ترین درس نظری انقلاب اسلامی این است که نباید با توجه زیاد به عملکرد نظام، وضعیت مشروعیت سیاسی نظام را کنار گذاشت. نظریات مارکسیستی، توان پرداختن به این عامل

را ندارند، ولی پیروان دیدگاه ماکس وبر، قائل به اهمیت موضوع مشروعیت هستند (Ibid., 462-465).

به نظر راضی، در کشورهای جهان سوم توجه بیش از اندازه به عملکرد رژیم‌ها و بی توجهی به مشروعیت آن‌ها سبب نگاهی نامتعادل به واقعیت‌های حاکم شده است. در ایران نیز تحلیل‌گران غربی بیشتر به عملکرد نظام شاهی نگاه کرده و آن را ستایش کردند و تصور کردند که این عملکرد سبب افزایش مشروعیت نظام شده است؛ در حالی که نوسازی‌های شاه در همه زمینه‌ها، مانند افزایش نابرابری، فساد سیاسی و اقتصادی، از خودبیگانگی فرهنگی، وابستگی به خارج و غیره، سبب کاهش مشروعیت رژیم حاکم شده، آن را به شدت آسیب پذیر و ناپایدار نمود (Ibid., 456-459).

بیلینگز و همکاران (Billings et al., 1994) نیز کارکرد مذهب را در مشروعیت سیاسی بررسی کرده‌اند. به نظر آن‌ها مذهب دو کارکرد متضاد دارد: یکی مشروعیت بخشی به قدرت و امتیازات و وضع موجود؛ دیگری وسیله‌ای برای اعتراض و تغییر و آزادی بخشی بر علیه سلطه و نابرابری. انقلاب اسلامی باعث شد که نظر اندیشمندان علوم اجتماعی در باره سکولار شدن جوامع و کاهش نقش مذهب و کارکردهای آن تغییر یابد و عامل مذهب را در مطالعات خود جدی بگیرند. عدم توجه به نقش مذهب سبب شد که متخصصان، اثر مذهب را در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی در وضعیت ایران نادیده بگیرند و پیش‌بینی‌های نادرست کنند. در حالی که ما اکنون در سراسر دنیا و در انقلابات ایران و نیکاراگوا ناظر بر اهمیت زیاد مذهب در انقلاب هستیم. وی بیان می‌کند که فعال شدن جنبش مذهبی در ایران و نیکاراگوا سبب تغییر پارادایم در جامعه‌شناسی مذهب و مشروعیت شده و تصور روند تک خطی افزایش عرفی شدن جوامع را تغییر داده است. مشروعیت نیز عرصه رقابتی مهمی شده است که در آن مذهب، نقش اساسی دارد (Ibid., 174).

نظریه پردازان دیگری که معتقدند فرایند توسعه در کشورهای جهان سوم به بحران مشروعیت می‌انجامد برنارد و خلیل‌زاد (Bernard and Khalilzad, 1979) هستند. آن‌ها

با مطالعه وضعیت ایران به این نتیجه می‌رسند که دو نوع بحران مشروعیت می‌توانند هم‌زمان وجود داشته باشد: یکی، عدم وجود وفاق در باره ماهیت و ساختار فرایند و نظام سیاسی که ویژگی نظام‌های در حال دگرگونی جدی است؛ دیگری، عدم وجود وفاق در باره این که کدام گروه یا جناح یا شخص حق دارد نماینده نظام باشد. البته این دو می‌توانند باهم تداخل نیز داشته باشند (Ibid., 235). ایران چنین بحرانی را در زمان شاه شاهد بود. مثلاً، شاه مشروعیت حکومت خود را با ربط دادن آن به سلسله‌های پادشاهی تاریخی ایران تعریف می‌کرد؛ در حالی که رهبران مذهبی و مردم به دنبال مبانی مذهبی مشروعیت بودند. از این رو، این دو، همانند بیلینگز و همکاران، پیشنهاد می‌کنند در کشورهای جهان سوم باید به نتایج توسعه در وضعیت مشروعیت سیاسی نظام توجه لازم مبذول گردد، تا کم و کیف مشروعیت نظام و در نتیجه احتمال ناپایداری سیاسی، دقیق‌تر بررسی شود.

همه این مباحث نظریه‌ای نشان می‌دهند که انقلاب اسلامی اثرهای عمیقی در وارد کردن فرهنگ و مقولات فرهنگی به نظریه‌های انقلاب داشته است که هم سبب اصلاح نظریه‌های موجود و هم سبب طرح نظریه‌های جدیدی شده است که برخی آن را پارادایم جدید در مطالعات انقلاب می‌نامند.

۲) کاهش اثر عوامل ساختاری در وقوع انقلاب

در زمان وقوع انقلاب اسلامی، مهم‌ترین نظریه ساختارگرای انقلاب، نظریه تدا اسکاکپال بود. جالب توجه است که خود وی فرایند انقلاب اسلامی را مطالعه کرده و بر آن اساس نظریه خود را اصلاح نموده و متغیرهایی به آن افزوده است. به نظر وی، انقلاب اسلامی، برای هر دو دیدگاه‌های مارکسیستی و نوسازی یک معما بوده است. زیرا تحلیل‌گران مارکسیست اکراه دارند انقلاب اسلامی را به عنوان یک «انقلاب اجتماعی» بپذیرند؛ چرا که دگرگونی‌های حاصل از آن، نتیجه مبارزات طبقاتی نبوده است. دیدگاه‌های نوسازی نیز نمی‌توانند هضم کنند که چگونه یک گروه روحانیان سنتی

آموزش ندیده می‌توانند انقلابی را رهبری کرده، قدرت سیاسی را به دست گرفته و آن را مستقر سازند. زیرا اینان انتظار داشتند که پس از سرنگونی رژیم، روحانیان به سرعت جا خالی کرده و مدیریت انقلاب و نظام را به دست بوروکرات‌های لیبرال بسپارند (Skocpol, 1988: 164).

خود خانم اسکاکپال می‌گوید: انقلاب اسلامی با نظریه من خیلی ناسازگار می‌نمود؛ این انقلاب بدین سبب نظریه مرا در باره علل وقوع انقلاب به چالش کشید. که به نظر من نوسازی و نارضایتی اجتماعی به تنهایی نمی‌توانند، بدون سازمان مستقل و منابع، و بدون تضعیف حکومت، علت انقلاب باشند. همین طور، انقلابات به وسیله رهبری ایدئولوژیکی بسیج‌گر نمی‌توانند به ثمر برسند. زیرا در نظریه من، کشاورزان مهم‌ترین طبقه انقلابی بودند. من در کتابم از همه آن‌ها که فکر می‌کنند انقلابات به طور آگاهانه ساخته می‌شوند انتقاد کردم و اظهار کردم که انقلابات علل ساختاری دارند و اتفاق می‌افتند نه این که ساخته شوند (Skocpol, 1982). انقلاب اسلامی این نظریه مرا حد اقل در سه زمینه به چالش کشید: (۱) ظاهراً محصول دگرگونی پرشتاب تمام نهادهای اجتماعی بود؛ (۲) ارتش و نیروهای نظامی شاه قبل از انقلاب، تضعیف نشده و خیلی هم قوی بود؛ (۳) این انقلاب، آگاهانه به وسیله یک جنبش اجتماعی توده‌ای به ثمر رسید. چیزی که سوسیالیست‌های غربی در خواب می‌دیدند، انقلابیون ایران در عمل انجام دادند. در نتیجه این انقلاب با نظریه من بسیار ناسازگار است (Skocpol, 1982: 268).

اسکاکپال اضافه می‌کند از این که انقلاب اسلامی با نظریه وی ناسازگار است شرمنده نیست. «در واقع انقلاب اسلامی باید از طریق دیدگاه‌های ساختاری مبتنی بر تاریخ، با در نظر گرفتن موقعیت آن در نظام جهانی و با در نظر گرفتن ماهیت جامعه و نیروها و طبقات اجتماعی آن، با استفاده از چارچوب تحلیلی که در کتاب **دولت‌ها و انقلابات اجتماعی** ارائه داده‌ام، مطالعه شود» (Ibid., 268). اسکاکپال بعداً در مقاله خود تلاش می‌کند با وارد کردن نقش ایده در نظریه خود و با در نظر گرفتن وضعیت دولت **تخت‌گذاری شاه** در نظام جهانی نظریه خود را اصلاح کرده و قدرت تبیین آن را افزایش

دهد. وی چنین نتیجه گیری می‌کند: «این انقلاب برجسته مرا وادار می‌کند که فهم خود را از نظام‌های ایده و فرهنگی در شکل دادن به عمل سیاسی تعمیق کنم» (Ibid., 268). بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که انقلاب اسلامی سبب تجدید نظر و اصلاح در یکی از مقبول‌ترین نظریه‌های انقلاب به وسیله خود نظریه پرداز گردید.

مقاله اسکاکپال را چند نفر از جامعه شناسان مورد نقد قرار داده و مطالب جالبی را در بهبود نظریه‌های جامعه شناسی انقلاب مطرح کرده‌اند، که طرح آن‌ها نیز می‌تواند مفید باشد. گلدفرانک یکی از این افراد می‌نویسد که تحلیل اسکاکپال از انقلاب اسلامی کمک شایانی برای فهمیدن انقلاب اسلامی است که برای بسیاری از اندیشمندان پدیده‌ای تعجب انگیز و گیج کننده بود. مباحث وی نادرستی نظریه‌های مارکسیستی ساده انگار و نظریه نوسازی را نشان می‌دهد. وی اضافه می‌کند «به نظر من مقاله اسکاکپال وزنه سنگین ملیت‌گرایی ایرانی را از چند جنبه در انقلاب نادیده می‌گیرد: یکی این که شیعه ایرانی خود نوعی ملت‌گرایی است. دیگر این که نقش خارجی شیعه به عنوان یک واقعیت عینی ضد امپریالیستی است، ولی نقش داخلی آن حمایت از استعمار داخلی است» (Goldfrank, 1982: 304). البته نکته اخیر جای بحث دارد.

اقبال احمد منتقد، دیگر اظهار می‌کند که نظریه اسکاکپال بیش از آن چه خود او تصور می‌کند توان تبیین انقلاب اسلامی را دارد. واقعیت این است که هیچ انقلابی، چنانکه اسکاکپال می‌گوید، واقع نشده است. در همه انقلابات، هم زمینه‌های ساختاری و تاریخی و فرهنگی، و هم عامل انسانی و رهبری نقش داشته‌اند. تفکیک عوامل ساختاری و انسانی و فرهنگی برای تحلیل میزان اهمیت هر کدام مفید است، ولی واقعیت، ترکیب هر دو بعد در هر انقلاب است (Ahmad, 1982: 299).

سومین منتقد مقاله اسکاکپال، خانم نیکی کدی است. وی در نقد مقاله اسکاکپال که فقط انقلابات دهقانی را می‌پذیرفت اظهار می‌کند که انقلاب اسلامی نشان داد انقلابات شهری نیز امکان پذیر است. همین طور انقلاب ایران به اسکاکپال ثابت کرد که

نوسازی پرشتاب برای تبیین انقلابات کفایت نمی‌کند. کدی می‌پذیرد که مقاله اسکاکپال نسبت به نظریه مطرح شده در کتابش پیشرفتی محسوب می‌شود. انقلاب اسلامی سبب شده است که چارچوب گسترده‌تر و انعطاف پذیرتری برای فهمیدن انقلابات به وجود آید. به همین علت، کدی می‌نویسد: «ما باید از تدا اسکاکپال به خاطر این مقاله مهم تفسیریش متشکر باشیم، و امیدوار باشیم که تحقیق خود را برای تدقیق عوامل اقتصادی - اجتماعی و جوانب پیچیده ایدئولوژیکی انقلاب ادامه دهد» (Keddie, 1982: 291).

فردهالیدی نیز در واکنش به نظریه اسکاکپال می‌نویسد که علاوه بر ماهیت اسلامی، شاید مهم‌ترین جنبه ناب انقلاب اسلامی به چگونگی سرنگون کردن رژیم پهلوی مربوط باشد. انقلاب اسلامی از طریق بسیج فراگیر توده‌های شهری بدون وجود یک سازمان انقلابی به ثمر رسید، در حالی که رژیمی نیرومند در کشور حاکم بود (Halliday, 1989: 20).

خود اسکاکپال در یک مقاله دیگر (Skocpol, 1988) در باره موفقیت‌های نظامی انقلاب اسلامی ایران می‌نویسد که این موفقیت‌ها انتظارات نظریه پردازان نوسازی را باطل کرد. برخلاف انتظار آن‌ها، روحانیون شیعه قدرت را به دست آورده و آن را به وسیله بسیج توده ای ایدئولوژیکی، بازسازی و مستحکم کردند. با این موفقیت‌ها بر علیه یک تهاجم خارجی و با هدایت کردن شور مردمی بر علیه یک ابرقدرت، انقلاب اسلامی مجدداً ثابت کرده است که انقلابات اجتماعی بیش از این که در باره مبارزات طبقاتی یا نوسازی باشند برای دولت سازی و تعمیق هویت ملی هستند، در جهانی که تکثر فرهنگی و وابستگی متقابل اقتصادی بر آن حاکم است (Skocpol, 1988: 167).

لیو با مطالعه انقلاب اسلامی و نحوه برخورد رژیم پهلوی با انقلابیون تلاش کرده است که در باره نقش ساختار دولت در نحوه مقابله با انقلابیون نظریه سازی کند. وی با مقایسه انقلاب اسلامی با انقلابیون لهستان، اظهار می‌دارد که دولت‌ها ساخت‌های مختلفی دارند؛ به طوری که بعضی توان سازمانی مقابله با جنبش مردمی و انقلابی و جذب نخبگان غیرحکومتی را داشته و می‌توانند از دست جنبش‌های انقلابی جان سالم بدر برند؛ ولی

بعضی دیگر هیچ یک از این دو توان را نداشته و فرو می‌ریزند. به عبارت دیگر، وی برای موفقیت انقلابیون، علاوه بر توجه به قدرت جنبش انقلابی، روی نقاط قوت و ضعف ساختاری و استقلال یا وابستگی دولت نیز انگشت می‌گذارد (Liu, 1988: 180). مثلاً دولت لهستان از اقمار روسیه و کلیسای کاتولیک به عنوان حامی جنبش همبستگی (Solidarity) وابسته به کلیسای واتیکان بودند؛ لذا هیچ یک قدرت تصمیم‌گیری مستقل را نداشتند. ولی به نظر وی، دولت ایران استقلال بیشتری از دولت آمریکا داشت، و دستگاه مذهبی نیز کاملاً مستقل بود (Ibid., 204).

ادعای لیو این است که با مطالعه این دو جنبش انقلابی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که برای فهمیدن بهتر سرنوشت انقلابات باید رابطه دولت با جامعه و نیروهای اجتماعی و همچنین رابطه دولت با دول دیگر را در نظام بین‌المللی باید مطالعه کرد. موارد مطرح شده در این قسمت نیز نشان می‌دهد که مطالعه انقلاب اسلامی سبب تعدیل نقش ساختار و عناصر ساختاری در نظریه‌های انقلاب شده و یا نگاه جدیدی به این عناصر در کنار عناصر دیگر شکل گرفته است.

۳) نقش زنان در انقلابات

یکی دیگر از موضوعات جدیدی که در اثر مطالعه انقلاب اسلامی وارد جامعه شناسی انقلاب شده، نقش زنان در انقلابات و تبیین آنهاست که تا کنون در تبیین انقلابات غایب بوده است. به نظر والتین مقدم، انقلاب ایران مطالعاتی را در حوزه جامعه شناسی انقلاب دامن زد که به عوامل فرهنگی و ایدئولوژی در تبیین انقلاب پرداخته‌اند. جنسیت نیز در انقلاب ایران به طور مستقیم و غیر مستقیم اثر داشت که باید مورد توجه قرار گیرد. اثر غیر مستقیم جنسیت غربی شدن زنان طبقه متوسط بالا بود که باورها و هنجارهای مردان طبقات پایین را تهدید نموده و جریحه دار کرد، و در نتیجه به نارضایتی آنان دامن زده و به قیام کمک کرد (Moghadam, 1995: 331-333). اثر مستقیم زنان در

فرایند انقلاب شرکت فعالانه آنان در تظاهرات و اقدامات ضد رژیم بود، که طبعاً به قدرت جنبش انقلابی می‌افزود و حتی تحریک کننده مشارکت بیشتر مردان در فرایند جنبش انقلابی بود. گلدستون و فورن نیز متوجه نقش جدی زنان در انقلاب اسلامی می‌شوند و این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا این موضوع در مباحث جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی دیده نمی‌شود. مقدم تلاش کرده است که در مقاله خود به این سؤال پاسخ دهد.

وی با مطالعه انقلاب اسلامی و انقلابات اروپای شرقی، یک چارچوب مفهومی برای این موضوع تدوین کرده است که چهار بعد اصلی دارد: ۱) جنسیت، فرایند دگرگونی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی را شکل می‌دهد؛ ۲) روابط جنسیتی موجود در جامعه، اهداف انقلابی، گفتمان‌ها و الگوی بسیج انقلاب را تحت تاثیر قرار می‌دهد؛ ۳) رژیم‌های انقلابی همیشه برای روابط جنسیتی قوانین جدیدی وضع می‌کنند، و روابط مرد و زن را مجدداً تعریف می‌کنند؛ ۴) ممکن است انقلابات به نیازهای عملی جامعه پرداخته و به اهداف فمینیستی خصومت نشان دهند، یا ممکن است در جهت آزادسازی زنان اقداماتی انجام دهند (Ibid., 339). بدین ترتیب، مطالعه انقلاب اسلامی سبب ورود موضوع جدید جنسیت به مطالعات انقلابات گردیده است.

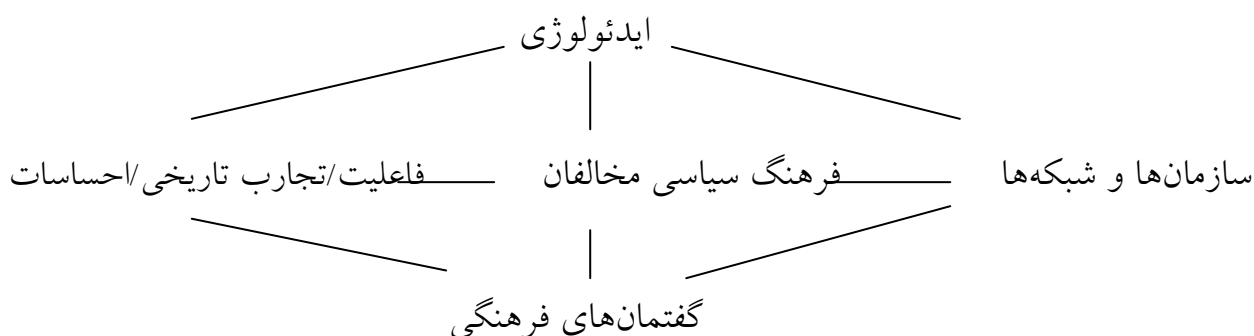
به طور خلاصه، این بررسی نشان می‌دهد که وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن به وسیله دانشمندان، خاصه جامعه‌شناسان انقلاب، اثر بسیار وسیعی در حوزه تبیین وقوع انقلابات داشته است؛ به طوری که در سه محور، شامل نقش فرهنگ و مقوله‌های فرهنگی، کاهش اهمیت رهیافت ساختارگرا و نقش جنسیت در وقوع انقلابات یا منجر به اصلاحات اساسی در نظریات موجود شده و یا نظریات و حتی پارادایم‌های جدیدی را سبب شده است. بدین ترتیب، فرضیه اول مطرح شده، درباره این که وقوع انقلاب اسلامی دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های تبیین وقوع انقلاب ایجاد کرده است، تایید

۵- اثر انقلاب اسلامی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی

منظور از فرایند جنبش انقلابی، حرکت جمعی انقلابی است که منجر به سرنگونی رژیم حاکم و به قدرت رسیدن انقلابیون می‌شود. در زمان وقوع انقلاب اسلامی، نظریه‌های مختلف ساختاری، جامعه توده‌ای و بسیج منابع، عوامل موثر در فرایند جنبش انقلابی را مورد بررسی قرار می‌دادند که در این جا مجال پرداختن به آن‌ها نیست (مشیرزاده، ۱۳۸۱؛ پناهی، ۱۳۸۵ ب: ۵۱-۵۴). یکی از فرضیه‌های ما این بود که مطالعه انقلاب اسلامی منجر به کشف ناسازگاری‌های علمی در نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی شده و در نتیجه، دگرگونی قابل توجهی در این نظریه‌ها ایجاد کرده است. از آن جا که مطالعه فرایند جنبش انقلابی حاوی مباحث مربوط به نقش ایدئولوژی و فرهنگ، بسیج و رهبری و مشارکت توده‌ای و نقش خشونت در جنبش انقلابی است، فرضیه اصلی ما خود به سه فرضیه فرعی تجزیه می‌شود، که ما هر کدام را جداگانه و به ترتیب بررسی خواهیم کرد؛ هر چند که با هم ارتباط نزدیکی دارند.

۱) نقش ایدئولوژی و فرهنگ در جنبش انقلابی

جان فوران، همان طور که دیدیم، عامل ایدئولوژی و فرهنگ را جدی تر در مدل جنبش انقلابی خود وارد می‌کند. او اظهار می‌کند که بر اساس مطالعه‌اش از انقلاب اسلامی دریافته است انقلابات اجتماعی به وسیله ائتلاف بزرگی از نیروهای اجتماعی مخالف شکل می‌گیرند که می‌توان آن را اتحاد چند طبقه‌ای مردمی (multi-class populist alliance) نامید (Foran, 1997b: 208). آن چه این ائتلاف وسیع را نگه می‌دارد، فرهنگ است. همچنین همین فرهنگ، فهم مردم از فرایند انقلابی و نتایج آن را ممکن می‌سازد. فوران نقش فرهنگ و ایدئولوژی را در جنبش انقلابی در قالب مدل زیر نشان می‌دهد:



همان گونه که این مدل نشان می‌دهد، در آخرین نظریه فوران، ایدئولوژی و فرهنگ، نقش محوری در جنبش انقلابی دارند و شکل و عمل سازمان و روابط سازمانی را از یک سو و نوع عملکرد عاملیت و احساسات و تجارب تاریخی را از طرف دیگر مشخص می‌کند. فوران می‌نویسد: فرهنگ، نقش مهم و پیچیده‌ای در شکل دادن به انقلاب و نتایج آن بازی می‌کند. این مدل نشان می‌دهد که فرهنگ‌های سیاسی مخالفت، هم معلول و هم اثرگذار در طیفی از عناصر گفتمانی هستند. همه چیز از فیلتر فرهنگ سیاسی مخالفت و مقاومت رد می‌شود و رابطه دو جانبه پیچیده‌ای بین آن‌ها وجود دارد. فرهنگ سیاسی با ایده‌های فرهنگی و گفتمان و ایدئولوژی مربوط بوده و فهم عاملیت نیروهای اجتماعی را ممکن می‌سازد (Foran, 1997b: 219). بدین سان ملاحظه می‌شود که فوران با مطالعه انقلاب اسلامی به اهمیت بیشتر فرهنگ و ایدئولوژی در جنبش‌های انقلابی پی برده و به آن نقش محوری می‌دهد که در نظریه‌های قبل از انقلاب اسلامی مغفول بوده است.

موریس در مقاله‌ای با عنوان «تاملاتی بر نظریه جنبش اجتماعی» (Morris, 2000) با الهام از انقلاب اسلامی و مطالعات انجام شده بر روی آن، اظهار می‌دارد که در نظریات موجود، توجه جدی به عاملیت و فرهنگ نمی‌شود، و کماکان دیدگاه ساختارگرایی غالب است. وی از بین نظریه‌های موجود، از نظریه بسیج منابع که به عاملیت و نظریه فرایند سیاسی (political process model) توجه دارد، تقدیر می‌کند. سپس بر نظریه فرایند سیاسی تمرکز کرده و سعی در ساختن یک مدل تلفیقی می‌کند که در آن عاملیت و فرهنگ لحاظ شده باشد. وی سه جزء عمده نظریه فرایند سیاسی را ساختارهای بسیج

کننده (mobilizing structures)، ساختارهای فرصت سیاسی (political opportunity) structures و چارچوب فرهنگی (cultural frame) معرفی می‌کند. موریس توضیح می‌دهد که ساختارهای بسیج‌کننده، یک مجموعه ابزار جمعی رسمی و غیررسمی هستند که به وسیله آن‌ها مردم بسیج شده و در رفتار جمعی درگیر می‌شوند. ساختارهای فرصت سیاسی، بُعد مداوم محیط سیاسی است که به مردم با امیدوار کردن آن‌ها به موفقیت برای مشارکت در حرکت جمعی انگیزه می‌دهد و چارچوب فرهنگی نیز با تامین معانی و تعاریف مشترک بین مردم میان فرصت، سازمان و عمل سازش ایجاد می‌کند (Morris, 2000: 446-447). به نظر او ایده‌های فرهنگی، نظام باورها، مناسک، فرهنگ شفاهی و احساسات، که نقش محوری در جنبش‌های اجتماعی دارند، هنوز در این مدل بسیج، اهمیت لازم را پیدا نکرده‌اند، که باید به آن اضافه شوند.

فرهی یکی از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی اظهار می‌کند که تا کنون محققان جنبش‌های انقلابی، از جمله خود وی، به حد کافی به رابطه بین فرهنگ و ایدئولوژی اهمیت نداده‌اند، مخصوصاً پس از شروع جنبش انقلابی که فرهنگ، جنبه سیاسی به خود می‌گیرد. سپس وی، ضمن نقد مقاله اسکاکپال در باره انقلاب اسلامی، عنوان می‌کند که مبارزات مردمی هرگز از زمینه‌های سیاسی و فرهنگی خود منفک نبوده‌اند؛ ولی از این زمینه‌ها تاکنون غفلت شده است. از این پس باید به این عوامل و به روابط بین ایدئولوژی و فرهنگ توجه بیشتری بشود (Farhi, 1994: 785-788).

معدل عنوان می‌کند که اهمیت مذهب شیعه در انقلاب اسلامی، موضوع ایدئولوژی را به عنوان عامل شکل‌دهنده به فرایند انقلاب، به محور بحث نظریه‌های انقلاب آورده است. انقلاب به عنوان یک عمل تاریخی، به وسیله ایدئولوژی و گفتمان انقلابی شکل داده می‌شود. ایدئولوژی ذهنیت فرد معتقد را چنان شکل می‌دهد که تن به رنج و مرگ نیز می‌دهد (Moaddel, 1992: 360361). به علاوه باید در نظر داشت که ایدئولوژی انقلاب اسلامی، پدیده‌ای پیش ساخته و آماده نبود که در زمان نیاز توسط علما و مردم مورد استفاده قرار گرفته باشد؛ بلکه ایدئولوژی ساخته و پرداخته شرایط حاکم در آن

زمان و نتیجه کنش و واکنش نیروها و ایدئولوژی‌های موجود مخالف رژیم در آن زمان از جمله دولت و ایدئولوژی حاکم آن بود (Ibid., 375).

برنز نیز با بررسی انقلاب اسلامی، نقش اساسی‌تری برای ایدئولوژی در فرایند انقلاب قائل می‌شود و عنوان می‌کند که تاکنون نقش این عامل، خوب فهم نشده است. حتی به نظر او گلدستون، گودوین و فورن نیز هنوز حق مطلب را در مورد نقش ایدئولوژی در انقلاب ادا نکرده‌اند. به نظر برنز، ایدئولوژی، خاصه وحدت ایدئولوژیکی، در فرایند مبارزه با رژیم حاکم نقش اساسی دارد. اما به نظر برنز، ایدئولوژی انقلابی یک دستگاه فکری کاملاً شفاف و روشن نیست؛ ایدئولوژی بر اساس تصورات و مفاهیم مبهم و چند معنایی (polysemous) ساخته می‌شود؛ لذا گروه‌های مختلف انقلابی، تفسیرهای متعدد از آن می‌توانند بکنند. همین وضعیت ایدئولوژی است که امکان وحدت ایدئولوژیکی بین نیروهای مختلف را میسر می‌کند (Burns, 1996: 350). به نظر وی، ایدئولوژی از نمادهای فرهنگی استفاده می‌کند، با گذشته و آینده پیوند برقرار می‌کند، با ایهامی که دارد سبب وحدت انقلابیون و مشارکت و بسیج توده‌ای در فرایند انقلاب و سبب اختلاف بین آنان پس از سرنگونی رژیم می‌شود. مضافاً این که ایدئولوژی، پدیده‌ای اختیاری و ارادی نیست، بلکه مبتنی بر ساخت‌های فرهنگی موجود بوده و از آن ریشه می‌گیرد. به نظر وی، امام خمینی از ایدئولوژی اسلامی بسیار موثر استفاده کرد و با مهارت تمام، از عوامل تفرقه و مشاجره انگیز در فرایند انقلاب خودداری کرد تا ائتلاف انقلابی دچار آسیب نشود. برنز ادعا می‌کند که این مفهوم سازی از ایدئولوژی، هم توان تبیین وحدت ایدئولوژیکی را در فرایند انقلاب دارد و هم توان تبیین اختلافات و جنگ قدرتی را که پس از سرنگونی بین انقلابیون در می‌گیرد.

مباحث فوق و مقایسه آن‌ها با نظریه‌های قبل، نشان می‌دهد که مطالعه انقلاب اسلامی به وسیله تحلیل‌گران انقلاب سبب کشف نقش برجسته فرهنگ و ایدئولوژی انقلابی در فرایند جنبش انقلابی شده است. در این مطالعات، هم متغیرهای فرهنگ و ایدئولوژی جدی‌تر و فراتر از گذشته به مطالعات انقلاب وارد شد، هم نقش آن‌ها در فرایند جنبش انقلابی اثرگذارتر از گذشته تلقی شده و هم دامنه اثرگذاری آن‌ها در فرایند طولانی انقلاب، گسترده‌تر شده است. همه این‌ها به معنی اثرگذاری فرهنگی بسیار زیاد انقلاب اسلامی در نظریات و مطالعات مربوط به فرایند جنبش انقلابی، خاصه در باره نقش ایدئولوژی در آن‌ها است.

۲) بسیج انقلابی، رهبری و مشارکت توده‌ای

در این قسمت، بحث بر سر این است که در فرایند جنبش انقلابی، چه کسانی و چه گروه‌هایی شرکت می‌کنند و چه عواملی، به جز فرهنگ و ایدئولوژی که قبلاً بحث شد، در بسیج آن‌ها برای شرکت در جنبش انقلابی موثر است. راسلر، یکی از نظریه پردازان جنبش‌های اجتماعی، اثر سرکوب‌گری دولت را در شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی بررسی می‌کند. وی خلاصه نظریات موجود را این می‌داند که سرکوب‌گری دولت، هم اثر مثبت بر جنبش‌های انقلابی دارد و هم اثر منفی، ولی مشخص نیست که در چه شرایطی، اثر مثبت و در چه شرایطی، اثر منفی خواهد داشت (Rasler, 1996: 133). با مطالعه انقلاب اسلامی وی نظریه‌های موجود را توسعه داده و تدقیق می‌کند. مدل زیر نظریه وی را نشان می‌دهد (Rasler, 1996: 136):

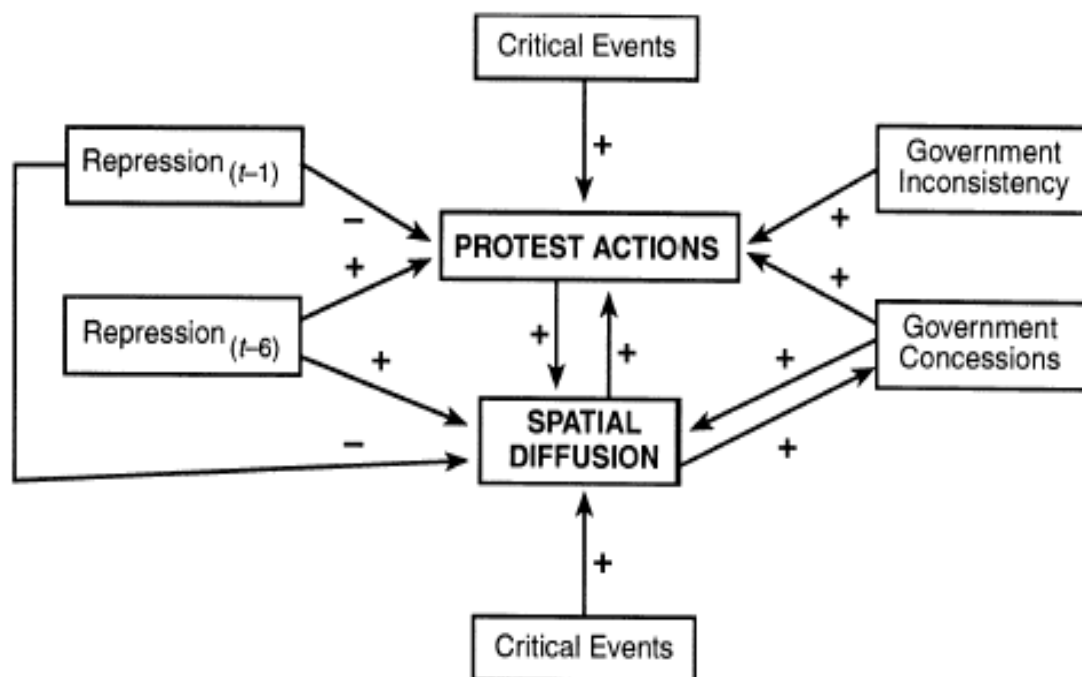


Figure 1. Hypothesized Effects of Concessions, Repression, and Spatial Diffusion on Protest Actions: Iran, December 1977–February 1979

خلاصه نظریه وی چنین است: سرکوبگری دولت، اثر منفی کوتاه مدت ولی اثر مثبت بلند مدت در رشد سطح اعتراضات دارد. سرکوبگری در بلند مدت به طور مستقیم و غیر مستقیم سبب گسترش جغرافیایی اعتراضات می‌شود. به علاوه دو عامل تساهل و امتیاز دادن دولت به مخالفان و سیاست غیر مداوم دولت (سیاست شل کن و سفت کن) به طور مستقیم و غیر مستقیم سبب گسترش فعالیت‌های اعتراضی در سطح جغرافیایی و افزایش مشارکت مردم در جنبش می‌گردد. همین‌طور وقایع مهم خاص نیز سبب گسترش جغرافیایی اعتراضات و افزایش مشارکت توده‌ای در جنبش می‌شود. ملاحظه می‌شود که وی با مطالعه انقلاب اسلامی موفق می‌شود فرضیات مبه‌هم قبلی مربوط به سرکوبگری و جنبش‌های اعتراضی را تبدیل به نظریه جنبش‌های اعتراضی نماید. هر چند که وی اذعان می‌دارد، برای تثبیت این نظریه لازم است جنبش‌های انقلابی دیگری نیز مورد مطالعه قرار گیرند.

چارلز کرزمن نیز بر اساس مطالعه انقلاب اسلامی، رابطه فرصت‌های ساختاری (structural opportunities) و فرصت‌های تصویری (perceived opportunities) را در

تبیین جنبش‌های اجتماعی به طور عام و جنبش‌های انقلابی به طور خاص، مورد بحث قرار داده و اصلاحات قابل توجهی را در این نظریه مطرح کرده است. فرصت‌های ساختاری یا عینی، به آسیب‌پذیری دولت در مقابل فشارهای سیاسی مردمی گفته می‌شود، و فرصت‌های تصویری یا ذهنی به باور و آگاهی مردم از وجود فرصتی مناسب برای یک حرکت جمعی موفقیت‌آمیز بر علیه دولت اتلاق می‌گردد. در گذشته، بر اساس نظریه توکویل، چنین عنوان شده بود که هر وقت این دو با هم وجود داشته باشند، امکان وقوع جنبش اجتماعی یا انقلابی موفق، وجود دارد. در غیر این صورت، یعنی در صورتی که فرصت‌های ساختاری و تصویری با هم وجود نداشته باشد جنبشی در نمی‌گیرد و یا جنبش شکست می‌خورد (Kurzman, 1996: 153). دو حالت می‌تواند وجود داشته باشد که فرصت‌های ساختاری و تصویری با هم هماهنگ نباشند: یکی، وقتی فرصت ساختاری وجود داشته و دولت دچار ضعف‌هایی باشد، ولی مردم از آن آگاه نبوده یا تصور مخالفی داشته باشند؛ دیگری، وقتی فرصت ساختاری وجود نداشته باشد ولی مردم تصور کنند که وجود دارد. در صورت اول، قاعدتا جنبشی واقع نمی‌شود. اما در صورت دوم، امکان وقوع جنبش انقلابی وجود دارد. سؤال اصلی که کرزمن مطرح می‌کند و براساس تجربه انقلاب اسلامی آن را پاسخ می‌دهد، آن است که در این صورت آیا قدرت ساختاری، غالب شده و جنبش سرکوب می‌شود، یا ممکن است جنبش به قدری قدرت داشته باشد که علی‌رغم نبودن فرصت ساختاری، رژیم را سرنگون کند؟

به نظر کرزمن، وضعیت ایران از نوع اخیر بود، که در آن، فرصت ساختاری وجود نداشت. بر اساس معیارهای مختلف، رژیم شاه، قوی و فاقد ضعف‌های ساختاری و آسیب‌پذیری بود و حتی مردم هم از آن با خبر بودند. اما علی‌رغم آن ایرانیان باور داشتند که می‌توانند رژیم را سرنگون کنند. تصور آن‌ها بر اساس این بود که جنبش انقلابی به قدری قدرت دارد که خواهد توانست رژیم را با همه قوتش شکست دهد که در واقع هم چنین شد، و شرایط نا مناسب ساختاری، تسلیم فرصت ذهنی گردید. کرزمن می‌نویسد: «دولت ایران، بر مبنای موازین متعدد عینی، در سال ۱۹۷۸ وقتی که اعتراضات

شروع شد، آسیب پذیر نبود. ولی به نظر می‌رسد ایرانیان ارزیابی خود از فرصت اعتراض را بر مبنای قدرت مخالفان گذاشته‌اند. به عبارت دیگر، ایرانیان باور کردند که تعادل قدرت به نفع آنان تغییر می‌کند، نه به علت این که دگرگونی خاصی در ساختار دولت ایجاد شده بود، بلکه به سبب این که تغییری در قدرت جنبش ایجاد می‌شود» (Kurzman, 1996: 155). بر این اساس می‌توان در نظریه‌های موجود، از رابطه بین فرصت‌های ساختاری و تصویری که ملهم از نظریه‌های بسیج منابع است، قدمی فراتر نهاد و این نظریه را اصلاح کرد.

پارسا نیز با انتقاد از دیدگاه‌های رایج «فروپاشی اجتماعی» و جنبش‌های اجتماعی، بر قدرت و قوت جنبش انقلابی در ایران صحنه گذاشته و تا حدی نظریه کرزمن را تایید می‌کند. به نظر وی، توان بالای بسیج انقلابی، شکل‌گیری ائتلاف‌ها، و ساختار فرصت‌ها، جنبش انقلابی ایران را برای براندازی رژیم شاه توانمند نمود (Parsa, 1988: 45). موریس نیز معتقد است که در مدل موجود فرایند سیاسی، نقش ترکیب رهبری، تاکتیک‌های عملی و تجربه تاریخی اعتراض و حوادث شتاب دهنده، اهمیت لازم را ندارند که بر اساس تجربه انقلاب اسلامی باید این مدل اصلاح شود (Morris, 2000: 447).

ارجمند می‌نویسد که مارکس در زمینه مشارکت انقلابی، فهم ما را افزون بر یک قرن از مسیر درست فهم واقعیت مشارکت توده‌ای منحرف کرد و آن چه این که او مدعی بود اولاً مشارکت در انقلابات، ماهیت طبقاتی دارد و ثانیاً انقلابات را طبقات بالنده نظام‌های اقتصادی رهبری می‌کنند. نادرست بودن هر دو این تزه‌ها را انقلاب اسلامی به اثبات رساند. زیرا انقلاب اسلامی، نه ماهیت طبقاتی داشت و نه به وسیله طبقه اقتصادی بالنده‌ای رهبری می‌شد، بلکه به وسیله روحانیون و مذهب‌یون معتقد به ارزش‌های سنتی اسلامی رهبری می‌گردید. در این انقلاب، طبقات مختلف جدید و قدیم هر کدام با انگیزه خاص شرکت کردند. شاید مهم‌ترین انگیزه مشترک آن‌ها اعتراض به سقوط استانداردهای

اخلاقی و خواستاری از اصالت فرهنگی و مشارکت سیاسی بود (Arjomand, 1986: 405).

به نظر اسکاکپال که خود یک نظریه پرداز نئو مارکسیست است، مشارکت و بسیج انقلابی در انقلاب اسلامی، فرا طبقه‌ای و توده‌ای بود؛ به طوری که از همه طبقات اجتماعی در آن با هویت جدیدی که ایدئولوژی انقلابی به آنان داده بود شرکت داشتند (Skocpol, 1982:266). وی برخلاف نظر قبلی خود، رهبران روحانی انقلاب اسلامی را نخبگان انقلابی معرفی می‌کند که دارای توان بالایی برای بسیج توده و دولت سازی هستند. آنان این توان را هم در انقلاب و هم در جنگ از خود نشان داده‌اند. به نظر وی انقلاب اسلامی نشان داد که بسیج توده‌ای برای جنگ توسط رهبران انقلابی می‌تواند پروژه‌ای دولت محور باشد (Skocpol, 1988: 164).

اقبال احمد، انقلاب اسلامی را همانند انقلاب فرانسه نقطه عطفی در تاریخ انقلابات به حساب می‌آورد که می‌تواند عصر جدیدی را در خاورمیانه رقم بزند. به نظر او انقلاب اسلامی مدل انقلابی جدیدی را در جهان سوم ارائه کرد. انقلابات جهان سومی همه با شیوه مبارزه مسلحانه برپا می‌شدند، در حالی که انقلاب اسلامی، با مشارکت وسیع توده‌ای برپا شد، به نحوی که می‌توان گفت انقلاب اسلامی مردمی‌ترین، فراطبقه‌ای‌ترین و با دوام‌ترین انقلابات در تاریخ مدرن به شمار می‌آید. انقلاب اسلامی، اولین انقلاب موفق در دوره استعمار جدید پس از انقلاب کوبا است (Ahmad, 1982: 293-300).

هالیدی نیز مشارکت خارق العاده توده‌ای را در انقلاب اسلامی تایید کرده و معتقد است که انقلاب اسلامی در میان انقلابات جهان سوم کاملاً برجسته است، نه از این بابت که انقلابی سنتی بود، بلکه از این بابت که سازوکارهای سیاسی مدرنتری را برای سرنگونی رژیم اتخاذ کرد (Halliday, 1989: 20). بنارد و خلیل زاد نیز مشارکت توده‌ای و فرا طبقه‌ای در انقلاب اسلامی را نتیجه مذهبی بودن جنبش می‌دانند که سبب ائتلاف وسیع نیروهای مخالف رژیم شده است (Benard and Khalilzad, 1979: 239).

گرین هم تاکید می‌کند که انقلاب اسلامی یک انقلاب فراطبقه ای بود. به همین جهت انقلابیون از انگشت گذاشتن روی اختلافات گذشته، خودداری و بر ضرورت وحدت و مشارکت تاکید می‌کردند. به نظر گرین، یکی از نکات بارز و برجسته در رهبری کردن انقلاب و نتیجتاً برای بسیج فراگیر توده‌ای، عدم وجود یک مرکزیت رسمی برای رهبری انقلاب بود؛ به طوری که رهبری مخالفان رژیم را در انقلاب اسلامی می‌توان متغیر، بی شکل، و با ساختار انعطاف پذیر دانست. این وضعیت سبب شد که همه گروه‌ها بتوانند وارد فرایند انقلاب شده و نقش خود را ایفا کنند (Green, 1984).

او با اذعان به این که نظریات موجود جنبش‌های اجتماعی قادر نیستند انقلاب اسلامی را تبیین کنند، اظهار می‌کند که باید مفهوم سازی و نظریه پردازی جدیدی کرد تا بتوان انقلاب اسلامی و سایر انقلابات را تبیین کرد. وی مفهوم ضد بسیج (countermobilization) را برای بررسی نحوه مشارکت مردم در انقلاب ابداع کرده و مورد بررسی قرار می‌دهد. وی ضد بسیج را چنین تعریف می‌کند: ضد بسیج عبارت است از بسیج توده ای بر علیه نظم سیاسی حاکم به رهبری نخبگان مخالف رژیم (counterelites) برای ناکارآمد کردن توان بسیج رژیم. نخبگان مخالف می‌توانند به چنان بسیج فراگیری دست زنند که فراتر از توان بسیج رژیم رفته و رژیم را ناتوان گردانند. به نظر وی سطح مشارکت مردمی باید خود به عنوان یک عامل تبیین کننده سرنگونی رژیمها مد نظر قرار گیرد. او این فرضیه را مطرح می‌کند که عدم وجود مشارکت سیاسی معنی دار مردم در رژیم سیاسی حاکم (مانند وضعیت ایران در زمان شاه) سبب مشارکت فراگیرتر و وسیع تر آنها در جنبش انقلابی می‌شود. هرچند کسانی مانند هانتینگتون به انفجار مشارکت توجه کرده‌اند، ولی از اثر عدم وجود مشارکت سیاسی در رژیم حاکم، مانند وضع ایران، غافل مانده‌اند (Ibid., 168).

گرین ویژگی‌های ضد بسیج را بر اساس وضعیت انقلاب اسلامی چنین توضیح می‌دهد: (۱) هنجاری شدن مشارکت انقلابی؛ (۲) تاکید انقلابیون بر هدف‌های منفی به جای هدف‌های مثبت؛ (۳) ایجاد ائتلاف بین مخالفان با کنار گذاشتن اختلافات سنتی؛

۴) امکان مشارکت دائمی سطح پایین؛ ۵) ایجاد ائتلاف بین مخالفان و بعضی از عناصر حکومتی؛ ۶) وجود یک رهبری غیر متمرکز و غیر ساختارمند در بین مخالفان؛ ۷) تاکید بر غیر خشونت آمیز بودن جنبش؛ ۸) توجه جنبش توده‌ای به دستاوردهای سریع و ۹) وجود سطح بالایی از اتحاد مردمی (Green, 1984). بدین ترتیب وی تلاش می‌کند نظریه ضد بسیج خود را با مطالعه انقلاب اسلامی طرح کرده و توضیح دهد.

سونسون، به قول خودش، با مطالعه انقلاب اسلامی تلاش کرده است که فهم ما از انقلابات و نقش گفتمان را در روان‌شناسی انقلاب بهبود بخشد، و به فهم بهتر انقلاب اسلامی کمک کند. یکی از مهم‌ترین بخش‌های گفتمان شیعه که او روی آن تاکید می‌کند مفهوم شهادت است. به نظر وی، تحلیل گفتمان شیعه نشان می‌دهد که اعتقاد شیعه به شهادت به عنوان یک ارزش و نماد، نقش مهمی در بسیج مردم و آمادگی آنان برای فداکاری در راه انقلاب داشته است. بنابراین بدون توجه به مفهوم شهادت نمی‌توانیم فهم کاملی از فرایند مشارکت و بسیج توده‌ای در انقلاب اسلامی پیدا کنیم. به نظر او شهادت برای ایرانیان در انقلاب اسلامی، قدرت اصلی به پیش برنده و مبارزه با رژیم بود که آنان را تا سرحد ایثار جان خود آماده کرده بود و مهم‌ترین عامل بسیج فراگیر توده‌ای بود. این عامل نیز خود ملهم از قیام و شهادت امام حسین بود که ریشه در تاریخ این ملت دارد (Swenson, 1985: 139). لذا برای فهم انقلاب اسلامی باید فلسفه شهادت را فهمید و پی برد که چگونه این عامل اعتقادی نمادین و روانی، ایرانیان را به مبارزه انقلابی با شاه کشاند (Ibid., 132). دُراج نیز اهمیت شهادت را در انقلاب اسلامی عنوان کرده و تاکید می‌کند که نقش این مفهوم و اعتقاد مهم برای مشارکت توده‌ای در انقلاب اسلامی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در حالی که این اعتقاد نیروی عظیمی به انسان‌ها می‌دهد که با قدرت تمام برای هدفشان آماده از خودگذشتگی می‌شوند (Dorraj, 1997: 510، نیز ر.ک. پناهی، ۱۳۸۵ ج).

همان‌طور که قبلاً مطرح شد، نقش مشارکت زنان در فرایند انقلاب اسلامی به

حدی برجسته بوده است که توجه نظریه‌پردازانی مانند گلدستون، فورن، مقدم و ارجمند

را به خود جلب کرده و باب تازه ای در مطالعات فرایند جنبش انقلابی گشوده است (Moghadam, 1995 Arjomand, 1986).

یکی از مباحث مربوط به جنبش انقلابی، چگونگی وقوع آن است. بدین معنی که آیا انقلابات خودانگیخته واقع می شوند یا با برنامه ریزی رهبران ساخته می شوند. بریتون عنوان می کند که عده ای معتقدند انقلابات، برنامه ریزی شده اتفاق می افتند. بدین معنی که رهبران انقلاب از مدت ها پیش برنامه ریزی و توطئه می کنند تا علیه رژیم حاکم قیام کرده و آن را براندازند و در نهایت نیز این کار را می کنند؛ در حالی که مردم از نظام حاکم راضی بوده و با آن مشکلی ندارند. در مقابل، عده ای نیز معتقدند که انقلابات، خود انگیخته و بدون برنامه ریزی رهبران اتفاق می افتند. نفرت و نارضایتی مردم از رژیم حاکم و رهبران آن سبب می شود که مردم علیه آن قیام کنند. رهبرانی نیز آنان را رهبری می کنند تا رژیم حاکم سقوط کند. بریتون یکی از مشابهت هایی را که در انقلابات مورد بررسی خود می دید آن بود که در هر یک از آنها طرفداران رژیم گذشته معتقد بودند انقلاب، نتیجه توطئه و برنامه ریزی رهبران مخالف رژیم بوده و انقلابیون نیز انقلاب را خودبه خودی و بدون برنامه ریزی معرفی می کردند. بریتون خود بیان می کند که این هر دو خلاف واقعیت بوده و فقط بخشی از واقعیت را نشان می دهند. در واقع در هر انقلاب هر دو عنصر برنامه ریزی و خود انگیختگی وجود دارد (بریتون، ۱۳۷۰: ۹۲-۱۰۱).

کامروا در مقاله خود با عنوان «نگاهی مجدد به انقلاب: مناقشه ساختارگرایان و اراده گرایان» انقلابات را به سه دسته تقسیم بندی می کند: برنامه ریزی شده، خود انگیخته یا ناگهانی و مذاکره ای (Kamrava, 1999). به نظر وی در انقلابات خود انگیخته و دفعی، عوامل ساختاری سبب وقوع انقلاب می شوند و نقش عامل ارادی انسانی در آنها بسیار ناچیز است و از پایین به بالا اتفاق می افتند. در انقلابات برنامه ریزی شده، رهبران و اراده انسانی نقش اساسی بازی می کند و با برنامه اتفاق می افتند و عوامل ساختاری نقش کمتری دارند. در انقلابات مذاکره ای، ترکیبی از دو حالت اتفاق می افتد.

در انقلابات خود انگیخته، پویایی ساختاری بر عوامل ارادی و تصمیماتی که انقلابیون می‌گیرند پیشی می‌گیرد. در این صورت، انقلابیون و رهبران انقلابی وقتی به صحنه می‌آیند که انقلاب شروع شده و در جریان است. در انقلابات برنامه‌ریزی شده، موضوع برعکس است. و این، اعمال و استراتژی‌های حساب شده انقلابیون است که مسیر انقلاب را تعیین می‌کند. در انقلابات مذاکره‌ای، عوامل ساختاری و اعمال ارادی، همزمان اتفاق می‌افتند... به طور کلی باید نقش اراده و ساختار را در انقلابات به عنوان یک متغیر در نظر گرفت که وضعیت‌های متفاوتی را ایجاد می‌کند» (Kamrava, 1999: 345).

نکته جالب دیگری که کامروا مطرح می‌کند، نقش ایدئولوژی در این انقلابات است. به نظری وی، در انقلابات برنامه‌ریزی شده، ایدئولوژی نقش مهمی در بسیج انقلابی برای سرنگون کردن رژیم ایفا می‌کند؛ ولی در انقلابات خودانگیخته، ایدئولوژی، اقدامات و برنامه‌های انقلابیون را پس از سرنگونی رژیم هدایت می‌کند (Kamrava, 1999: 323). بدین ترتیب کامروا با مطالعه انقلاب اسلامی، بحث بریتون را کامل‌تر می‌نماید. وی انقلاب اسلامی را برخلاف آن چه که اسکاکیال ارادی می‌نامد، همانند انقلاب فرانسه بیشتر از نوع خودانگیخته و ساختاری معرفی می‌کند؛ چرا که هر دو آن‌ها غیر منتظره بود و تعجب همگان را برانگیخت. در مقابل، انقلابات چین و کوبا و ویتنام را برنامه‌ریزی شده، و انقلابات روسیه و مکزیک را مذاکره‌ای و بینابین معرفی می‌کند.

بررسی‌های فوق نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی از نظر بسیج توده‌ای فراگیر و شرکت مردم از طبقات و اقشار مختلف، وضعیت استثنایی داشته که این امر مرهون ایدئولوژی انقلابی و فرهنگ مشترک شیعه، اعتقادات مربوط و نقش رهبران انقلاب بوده است (ر.ک. حسینی، ۱۳۸۱؛ پناهی، ۱۳۸۲). این واقعیت، بسیاری از رهیافت‌های نظری موجود، به ویژه نظریه‌های مارکسیستی و ساختارگرا را، رد و یا تصحیح کرده است. به عبارت دیگر، با بررسی انقلاب اسلامی، نظریه‌های نسل دوم و نسل سوم جنبش‌های انقلابی، رد و یا اصلاح شده و نظریات جدیدی در باره شکل‌گیری جنبش انقلابی و

مشارکت توده‌ای مطرح شده است. حتی می‌توان گفت که انقلاب اسلامی، استراتژی انقلابی جدیدی در جهان سوم ارائه داده است که اکنون از آن الگو برداری می‌شود. در نتیجه، انقلاب اسلامی در نظریات مربوط به فرایند جنبش انقلابی، اثر قابل توجهی گذاشته است.

۳) نقش خشونت در فرایند جنبش انقلابی

خشونت آمیز بودن، یکی از ویژگی‌های ذاتی جنبش‌های انقلابی تلقی می‌شود؛ به طوری که در اکثر تعاریف انقلاب، این ویژگی دیده می‌شود. در اینجا به سه تعریف از نظریه پردازان بنام انقلاب بسنده می‌کنیم که در زمان وقوع انقلاب اسلامی مطرح بودند. هانتینگتون، انقلاب را چنین تعریف کرده است: انقلاب، دگرگونی اساسی و سریع داخلی و خشونت آمیز ارزش‌های حاکم و اسطوره‌های جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار جامعه، رهبری و فعالیت‌های حکومت و سیاست است (Huntington, 1970: 264). خانم اسکاکپال نیز تعریف زیر را از انقلاب اجتماعی ارائه داده است: انقلابات اجتماعی دگرگونی اساسی و سریع دولت و ساختار طبقاتی جامعه است، که به وسیله و همراه با قیام خشونت آمیز طبقاتی از پایین است (Skocpol, 1979: 4 and 1988:151). تعریف چارلز تیلی نیز از انقلاب چنین است: انقلاب عبارت است از جابجایی سریع و خشونت آمیز گروه حاکم قبلی با گروه‌های معارض در نظام سیاسی و ایجاد تغییرات مورد نظر گروه معارض در آن به وسیله یک بسیج فراگیر انقلابی (Tilly, 1978: 193-194).

اما انقلاب اسلامی، انقلابی غیر خشونت آمیز شناخته می‌شود. مزروعی می‌نویسد که انقلاب اسلامی، پس از جنبش گاندی در هند، مهم‌ترین جنبش غیر خشونت آمیز است که بدون الهام یا اثر از انقلاب گاندی بر اساس فرهنگ شیعی اتفاق افتاده است (Mazrui, 1981: 4). این فقط ادعای مزروعی نیست. جerald گرین نیز (Green, 1984) نیز اظهار می‌کند که رهبران انقلاب اسلامی، آگاهانه از کاربرد خشونت و زور امتناع

کرده‌اند و به جای آن از مشارکت وسیع مردمی بهره برده‌اند و با این استراتژی موفق به سرنگون کردن رژیم شاه شده‌اند. در واقع بنا بر ادعای گرین، تاکید رهبران انقلاب بر غیر خشونت آمیز بودن آن سبب بسیج توده ای فراگیر شده است.

آبراهمیان نیز می‌نویسد که انقلاب اسلامی، برخلاف سایر انقلابات، نه از طریق توسل به خشونت، بلکه با استفاده از وسایل غیر خشونت آمیز تظاهرات توده ای توانست پنجمین قدرت نظامی دنیا را شکست دهد و این پدیده بسیار مهمی است (Abrahamian, 1980: 26). احمد نیز بر همین موضوع تاکید می‌کند. او می‌نویسد که در انقلاب اسلامی ۳۰۰۰۰ نفر کشته شدند؛ چرا که تاکید انقلابیون بر استفاده از وسایل غیر خشونت آمیز مانند تظاهرات و اعتصابات عمومی بود. مردم ایران در عین عدم استفاده از خشونت در انقلاب بسیار مبارز و با روحیه ایثارگری بالا و با نظم خوب در مقابل نیروهای حکومت ظاهر می‌شدند. این یک استراتژی جدید در انقلابات جهان سوم بود. انقلاب اسلامی موثرترین بهره برداری را از تظاهرات فراتر از وسیع و اعتصابات طولانی در تاریخ نمود و نشان داد که اعتصابات طولانی می‌تواند در براندازی رژیم حاکم بسیار موثر باشد. همچنین استفاده انقلابیون از استراتژی غیر خشونت آمیز در تضعیف روحیه ارتش و تشویق نظامیان برای ترک ارتش و پیوستن به مردم بسیار موثر افتاد (Ahmad, 1982). با توجه به نکات فوق ملاحظه می‌شود که غیر خشونت آمیز بودن فرایند انقلاب اسلامی و مطالعه آن سبب اصلاح در تعریف انقلاب، رد و اصلاح نقش خشونت در نظریه‌های بسیج منابع و مطرح شدن استراتژی انقلابی جدیدی در جهان، خاصه جهان سوم، شده است که بدون تردید، دستاورد نظری قابل توجهی است.

۶- اثر انقلاب اسلامی در نظریه‌های مربوط به پیامدهای انقلاب

یکی از فرضیه‌های اصلی ماین بود که مطالعه انقلاب اسلامی سبب دگرگونی قابل

توجهی در نظریه‌های مربوط به پیامدهای انقلاب شده است. از آن جا که مطالعات مربوط

به پیامدهای انقلاب در مراحل ابتدایی خود است (ر.ک. بشیریه، ۱۳۸۵؛ آرنٹ، ۱۳۷۷)، ما در این قسمت، نظریه‌های مربوط به پیامدهای انقلاب، و یا فرضیه فوق را، بدون تجزیه به قسمت‌های مختلف بررسی می‌کنیم.

ولز (Wells) یکی از کسانی که پیامدهای انقلاب اسلامی را مطالعه کرده است. او با استفاده از سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های دولت آقای‌هاشمی در این مقطع و تطبیق آن با ویژگی‌های دوره ترمیدور نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی اکنون در دوره ترمیدور است. با بررسی دقیق انقلاب اسلامی، ولز پا را از محدوده یافته‌های بریتون و سایرین در این زمینه فرا تر گذاشته و نوآوری‌های نظری جدیدی مطرح می‌کند. به نظر وی، انقلاباتی مراحل حاکمیت میانه روها، تندروها و ترمیدور را خواهند داشت که مانند انقلاب ایران دو شرط داشته باشند: اول این که انقلاب بر مبنای ائتلاف گروه‌های مختلف به ثمر رسیده باشد و دوم این که یک رهبر کاریزماتیک آن را رهبری کرده باشد (Wells, 1999).

بعضی از نظریه پردازان، مانند جان فورن، با مطالعه انقلاب اسلامی، به اثر عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک در پیامدهای انقلاب تاکید کرده‌اند، که در نظریات قبل آن چنان مورد توجه نبوده است. وی با مطالعه انقلاب اسلامی اظهار می‌کند این مطالعات نشان می‌دهند که ایدئولوژی به عنوان نقشه‌ای برای ساختن جامعه پس از انقلاب عمل کرده است (Foran, 1997b: 206). ویلیام سول نیز تاکید می‌کند که ایدئولوژی بر پیامدهای انقلاب تاثیر جدی می‌گذارد (Swell, 1985). جک گلدستون، ایدئولوژی را توجیه‌ها و برنامه‌های آگاهانه برای عمل سیاسی و اجتماعی تعریف کرده (Goldstone, 1991: 406) و اظهار می‌کند که مهم‌ترین نقش ایدئولوژی، پس از سرنگونی رژیم و در منازعات پس از سرنگونی و ساختن دولت پس از انقلاب است. در این مرحله است که طرفداران هر ایدئولوژی برنامه خود را برای دگرگونی‌های مادی و فرهنگی جامعه ارائه می‌دهند و تلاش می‌کنند بر اساس ایدئولوژی خود صف‌های دوست و دشمن را مشخص کرده و برای خود طرفداران وفادار جلب کنند (Ibid., 411).

ارجمند نیز بر تأثیر فرهنگ شیعه در پیامدهای انقلاب اسلامی تأکید کرده و نشان می‌دهد که فرهنگ و ایدئولوژی انقلابی در تعیین کردن پیامدهای انقلاب بسیار اثرگذار است (Arjomand, 1989: 117). همانند گلدستون، به نظر وی انقلاباتی که موفق می‌شوند نظم جدیدی پس از سرنگونی رژیم قبلی برپا کنند، این کار را به کمک ایدئولوژی انقلابی انجام می‌دهند (Arjomand, 1986:384). به نظر ارجمند، ایدئولوژی اسلامی برای کسانی که به دنبال اصالت بودند، عاملی نیرومند برای تغییر بود (Ibid., 414).

مقدم نیز بر تأثیر ایدئولوژی در نتایج انقلاب تأکید کرده و انقلابات را از این نظر به دو نوع تقسیم می‌کند: برابری طلب که خواهان برابری زنان با مردان بوده و در جهت آزاد سازی زنان عمل می‌کنند و مردسالارانه که بر نابرابری جنسیتی تأکید کرده و خواهان ماندن زنان در خانه هستند (Moghadam, 1995: 352). بر این اساس، وی با بررسی انقلاب اسلامی و مقایسه آن با انقلابات اروپای شرقی، چارچوب مفهومی زیر را ارائه می‌دهد: جنسیت، فرایند دگرگونی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی انقلابات را شکل می‌دهد؛ بر روابط جنسیتی موجود در جامعه و بر اهداف انقلابی، گفتمان‌ها و الگوهای بسیج اثر می‌گذارد؛ رژیم‌های انقلابی همیشه روابط زن و مرد را باز تعریف کرده و قوانین جدیدی در این مورد وضع می‌کنند؛ و دست آخر این که انقلابات ممکن است به مسائل زنان پردازند ولی مخالف اهداف فمینیستی باشند یا این که در پی آزاد سازی زنان باشند، و یا هر دو هدف را پی بگیرند.

به نظر کامروا که انقلابات را به سه نوع ناگهانی، برنامه‌ریزی شده و مختلط تقسیم می‌کند، در انقلابات ناگهانی، نقش عوامل ساختاری و ایدئولوژی انقلابیون و بسیج توده‌ای در پیامدهای انقلاب بیشتر است. به نظر او پیامدهای انقلاب نتیجه ترکیب عوامل ساختاری و عاملیت است. در نتیجه، نه عوامل ساختاری و نه عوامل انسانی و عاملیت و نه عوامل روان‌شناختی هیچ کدام به تنهایی قادر نیستند پیامدهای انقلابات را تبیین کنند (Kamrava, 1999: 346).

بر مبنای عوامل فوق، کامروا ویژگی‌ها و سیاست‌های کلی دولت انقلابی را در انقلابات ناگهانی و برنامه ریزی شده با هم مقایسه کرده و به نتایج زیر می‌رسد: انقلابات ناگهانی دارای نظر فرهنگ سیاسی توده‌ای و انقلابات برنامه ریزی شده دارای فرهنگ سیاسی دولتی هستند. از نظر خط مشی‌های سیاست خارجی، اولی جنگجو با توسل به ملی‌گرایی و دومی هم جنگجو با توسل به ایدئولوژی است. از بعد سیاست داخلی، اولی مداخله جویانه و دومی کنترل کننده است. از منظر سیاست اقتصادی، اولی پیرو اقتصاد مختلط و دومی طرفدار اقتصاد آمرانه دولتی است. از دیدگاه نهادی و سازمانی، اولی مبتنی بر توده بوده و چندان سازمان یافته نیست و دومی مبتنی بر حزب یا ارتش سازمان یافته است (Ibid., 339).

اسکاکیال با مطالعه انقلاب اسلامی، به دولت‌سازی و نقش دولت انقلابی در بسیج توده‌ای در دوره پس از سرنگونی می‌پردازد. او همانند هانتینگتون معتقد است که یکی از پیامدهای انقلابات افزایش نقش توده‌ها و بسیج توده‌ای در جامعه پس از انقلاب است، که همراه با دولتی متمرکزتر و قوی‌تر و رهبری اقتدارگرا است. در فرایند انقلابی گروه‌های انقلابی تلاش می‌کنند بخش وسیعتری از مردم را که قبلاً از صحنه سیاسی غایب بودند با انگیزه‌های مادی و ایدئولوژیک بسیج کرده و به رخ رقبای خود بکشند. در این شرایط، سازمان‌های دولتی، از ارتش گرفته تا بوروکراسی، در عین حال که اقتدارگرا هستند به شدت مردمی‌نیز نشان می‌دهند. هرچه رقابت بین گروه‌های مدعی قدرت بیشتر باشد، بسیج توده‌ای پس از سرنگونی بیشتر دوام می‌آورد. به طور خلاصه، دولت‌سازی در انقلابات اجتماعی پس از سرنگونی رژیم توأم با اقتدارگرایی و بسیج مردمی است (Skocpol, 1988: 149).

به نظر اسکاکیال، دولت‌های اقتدارگرای پس از انقلاب، بسیاری از کارها را کارآمدتر از دولت قبل انجام می‌دهند که مهم‌ترین آن‌ها جلب حمایت و بسیج فراطبقه‌ای مردمی برای جنگ بین‌کشوری است که معمولاً در بسیاری از انقلابات به علل تضادهای داخلی و ایجاد تهدیدها و فرصت‌ها برای همسایگان به وجود می‌آید؛ مانند آن چه

انقلابیون ایران و فرانسه انجام دادند. آن‌ها به خوبی قادرند مردم را به فداکاری برای ملت و کشور ترغیب کنند. با توجه به وضعیت مردم در رژیم قبل، این خود دستاورد کمی نیست (Ibid., 150). او مدعی است که تحلیل وضعیت بین‌المللی کشور انقلابی و پایگاه طبقاتی انقلابیون هر دو کمک می‌کند که بتوانیم ساختار دولت و دگرگونی‌های ممکن و جهت‌گیری‌های انقلابیون را بفهمیم. البته وی تصریح می‌کند انقلابات اجتماعی لزوماً درباره دگرگونی‌های اساسی طبقاتی پس از انقلاب نیستند، بلکه دولت‌سازی و دادن هویت جدید به مردم خود بخش مهمی از انقلابات اجتماعی است (Ibid., 164-167).

همان‌طور که اسکاکیال اشاره کرده، معدل با تکیه بر تحلیل طبقاتی، انقلاب اسلامی را نمی‌تواند در حد یک انقلاب اجتماعی ارزیابی کند. در واقع به نظر وی، آن‌چه پیامدهای انقلاب را مشخص می‌کند، صرفاً ایدئولوژی و اراده سیاسی رهبران نیست، بلکه برآیند نیروهای طبقات اجتماعی با منافع متضاد است که هر کدام در پی تحقق منافع خود در دوره پس از سرنگونی نظام است. اگر نیروهایی که خواهان دگرگونی‌های اساسی در ساختار طبقاتی جامعه‌اند، از لحاظ ایدئولوژیکی و سازماندهی، دارای قوت برتری باشند، خواهند توانست دگرگونی‌های اساسی را در جهت منافع طبقاتی خود ایجاد کنند. اما اگر طبقات استثمارکننده و یا طبقات ضد انقلابی از ایدئولوژی و سازماندهی برتری برخوردار باشند، خواهند توانست جلو دگرگونی‌های اساسی را گرفته و انقلاب اجتماعی را به انقلاب سیاسی تقلیل دهند. به نظر وی در انقلاب اسلامی به علت ضعف ایدئولوژیکی و سازماندهی طبقات کارگر و دهقان و در مقابل قوت طبقات ضد انقلابی تجار و ملاک، انقلاب اجتماعی بالقوه به انقلاب سیاسی بالفعل تقلیل یافته است (Moaddel, 1991: 338). بدین ترتیب معدل ترکیب طبقاتی و ائتلاف طبقاتی نیروهای موجود در دوره پس از سرنگونی رژیم و ایدئولوژی و سازماندهی طبقات سلطه‌گر و زیر سلطه را در این مرحله در پیامدهای انقلاب، موثر و در تبیین آن‌ها لازم می‌داند.

اسنایدر با مطالعه انقلاب اسلامی و مقایسه آن با انقلابات کوبا و نیکاراگوا نظریه ای تحت عنوان «بیرونی کردن تضادهای داخلی» (externalization of internal conflicts) مطرح می‌کند. او می‌نویسد که در این نظریه از ایده‌های چارلز تیلی و اسکاکپال در باره انقلابات و دولت سازی بهره گرفته است. این نظریه دو قسمت دارد: یکی این که انقلابیون جهان سوم برای این که بتوانند به بسیج انقلابی ادامه داده و دگرگونی‌های اساسی در سیاست‌های خود ایجاد کنند باید روابط گذشته خود با کشورهای سلطه گر را قطع کنند. دیگر این که انقلابیون در این کشورها تنش با آمریکا را بالا بردند تا بتوانند رقبای داخلی خود را تضعیف کرده و یا شکست بدهند. به نظر وی، گروهی که به تنش‌های بین‌المللی دامن می‌زند در مقایسه با رقبای خود از قدرت متوسطی برخوردار است. چرا که اگر گروه ضعیفی باشد در اثر همین تضادها شکست می‌خورد، و اگر گروه نیرومندی باشد نیازی به ایجاد چنین تنش‌هایی نخواهد داشت (Snyder, 1999: 270).

بنابر این نظریه، تضادها و تنش‌های بین‌المللی برای مستقر کردن قدرت انقلابی نقش مهمی ایفا می‌کنند، ولی آن را با مطالعه تضادهای داخلی بین گروه‌های انقلابی می‌توان فهمید. به عبارت دیگر، دولت‌های انقلابی برای تحکیم خود، نیاز به یک دشمن خارجی دارند. به علاوه، وی اضافه می‌کند که اگر در فرایند انقلابی، طبقه بورژوا و تجار انقلاب را حمایت کرده باشند، امکان تضاد بین آن‌ها و انقلابیون تندرو پس از سقوط رژیم بسیار زیاد است. لذا وقتی انقلابیون تندرو (رادیکال) بر سر قدرت باشند. برای تضعیف رقبای بورژوای خود، با آمریکا تضاد و تنش جدی ایجاد خواهند کرد. اسنایدر با استناد به وضعیت انقلابات ایران و کوبا و نیکاراگوا سعی می‌کند نظریه خود را به اثبات برساند (Ibid., 286).

به نظر می‌رسد فورن و گودوین با مطالعه انقلاب اسلامی و نیکاراگوا جالب‌ترین و جامع‌ترین نظریه را در باره پیامدهای انقلابات مطرح کرده‌اند که در پایان این قسمت به آن می‌پردازیم. فورن و گودوین با مطالعه انقلاب اسلامی و مقایسه آن با انقلاب نیکاراگوا و به قول خودشان با استفاده از مباحث پراکنده اسکاکپال، اسکتین و گلدستون و سایرین،

تلاش می‌کنند نظریه‌ای درباره پیامدهای انقلاب ارائه دهند. آن‌ها انقلاب اجتماعی را دگرگونی سریع و اساسی و پایدار سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی تعریف می‌کنند. به نظر آن‌ها، هر دو انقلاب اسلامی و نیکاراگوآ انقلابات سیاسی موفق، ولی انقلابات اجتماعی نسبتاً شکست خورده‌اند؛ زیرا علی‌رغم بسیج توده‌ای وسیع و دستاوردهای سیاسی و فرهنگی مهم نتوانسته‌اند ساختارهای اقتصادی و طبقاتی را به طور اساسی دگرگون کنند. در عین حال که پیامدهای این دو انقلاب شباهت‌هایی به هم دارند، ولی از جهاتی بسیار متفاوت هستند. سپس آن‌ها سعی می‌کنند این پیامدهای مشابه و متفاوت را تبیین و برای آن نظریه‌ای مطرح کنند.

یکی از سؤالاتی که باید پاسخ داده شود این است که چرا انقلابیون ایران توانستند قدرت را که به دست آورده بودند حفظ کنند ولی انقلابیون نیکاراگوآ نتوانستند. به نظر فورن و گودوین، علت این امر به ماهیت ائتلاف نیروهای انقلابی بر می‌گردد. معمولاً انقلابات موفق در کشورهای وابسته جهان سوم به کمک ائتلاف وسیع فراطبقه‌ای در مقابل دیکتاتورهای حمایت شده از خارج اتفاق می‌افتند. موفقیت انقلابیون ائتلافی معمولاً با به وجود آمدن یک فضای باز سیاسی در نظام بین‌المللی حادث می‌شود، مانند کاهش حمایت از دیکتاتور حاکم و فشار خارجی بر او. پس از فروپاشی رژیم و به قدرت رسیدن انقلابیون، ائتلاف انقلابی شکسته و رقابت بر سر به دست گرفتن قدرت بین انقلابیون در می‌گیرد که گاهی نیز بسیار خونین است (Foran and Goodwin, 1993: 241).

حفظ قدرت به وسیله انقلابیون بستگی به این دارد که کدام یک از رهبران گروه‌های ائتلافی بتواند قدرت دولت را به دست گرفته و خود را مستقر کند و این که این رهبران می‌خواهند با قدرت دولت چه بکنند و چه قدر می‌توانند از آن برای انجام خواسته‌های خود استفاده کنند. پیامدهای انقلاب را منازعه برای به دست گرفتن قدرت دولت و نگهداری و به کارگیری آن مشخص می‌کند. روشن است که مستقر کردن خود بر قدرت دولت و نگهداری آن نیازمند بازسازی نهادهای سیاسی است که در انقلاب فروپاشیده‌اند؛

خاصه نهادهای مربوط به قوای نظامی و بوروکراسی دولتی. همچنین جلب حمایت و وفاداری مردم بسیج شده در انقلاب نیازمند ایجاد دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی زیادی است. با توجه به شرایط بحران انقلابی، منازعه قدرت بین گروه‌های مختلف، فشارها و محدودیت‌های داخلی و خارجی ممکن است انقلابیون بعضی از آرمان‌های خود را تعدیل کنند. در نتیجه امکان دارد خواست‌های انقلابیون تحقق نیابد و پیامدهایی حاصل شود که قصد انقلابیون نبود. یکی از این محدودیت‌ها عدم توسعه و وابستگی اقتصادی این کشورها به اقتصاد جهانی است که به شدت جلو دگرگونی‌های سریع و اساسی اقتصادی و اجتماعی را می‌گیرد. البته فشارهای خارجی می‌تواند به صورت تحریم‌ها و حتی حمله نظامی مانع از اقدامات بازسازی و دگرگونی جامعه شود.

بنابر نظریه فورن و گودوین مجموعه عوامل منازعه بین ائتلافیون، توانایی محدود دستگاه دولتی، توسعه نیافتگی اقتصادی، تهاجم خارجی، تداوم وابستگی به اقتصاد جهانی، قابلیت و اهداف نخبگان داخلی تعیین کننده کم و کیف پیامدهای انقلابات جهان سوم است، که باید مورد مطالعه قرار گیرند. نکته مهم این است که شرایط فوق امکان دگرگونی‌های اساسی اجتماعی و اقتصادی را بسیار محدود می‌کند. «در واقع، ایدئولوژی راهنمای این انقلابیون هر چه باشد، همان طور که اکستین گفته است، تا زمانی که وابسته به اقتصاد سرمایه داری جهانی باقی بمانند و تا زمانی که تحت فشارهای سیاسی کشورهای محوری مخصوصاً آمریکا قرار داشته باشند، غیر محتمل است که انقلابات جهان سوم دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی اساسی بوجود آورند» (Foran and Goodwin, 1993: 240).

نکته دیگری که فورن و گودوین به نظریه خود می‌افزایند این است که هر چند هدف اصلی انقلابیون به دست آوردن کنترل قدرت دولت است و بر سر آن با هم منازعه می‌کنند، ولی باید به دو عامل دیگر هم توجه کرد: یکی این که الزامات عینی بازسازی نهادهای دولت تبیین کننده همه دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی نیست. عوامل دیگری چون ماهیت ایدئولوژی، میزان وفاداری رهبران به آن و خاستگاه اجتماعی رهبران نیز در

کم و کیف دگرگونی‌های دولت و جامعه تاثیر می‌گذارد. دیگر این که ممکن است هدف انقلابیون تنها به دست گرفتن قدرت دولت نباشد. امکان دارد که انقلابیون برای به دست گرفتن قدرت از بعضی از آرمان‌های خود بگذرند ولی ممکن است همه آرمان‌ها و اهداف خود را در آن خلاصه نکنند و به خاطر آن اهداف و منافع انقلاب، حتی بدون جنگ و درگیری از قدرت دولت صرف نظر کنند؛ همان طور که انقلابیون نیکاراگوآ عمل کردند. با توجه به مباحث فوق روشن می‌شود که پیامدهای انقلابات، ثابت، نهایی و غیر قابل بازگشت نیستند.

فورن و گودوین بر اساس نظریه فوق تلاش می‌کنند پیامدهای انقلاب اسلامی و انقلاب نیکاراگوآ را باهم مقایسه کرده و تشابهات و اختلافات آن‌ها را تبیین کنند. مثلاً، به نظر آن‌ها علت شکست بُعد اجتماعی انقلاب ایران به ویژگی رهبران سیاسی آن بر می‌گردد که قدرت سیاسی را پس از سقوط شاه به دست گرفت. ولی در نیکاراگوآ این شکست به علت عدم قابلیت‌های سیاسی انقلابیون و قدرت دشمنان داخلی و خارجی آنان بود (Foran and Goodwin, 1993: 213).

مقایسه این نظریه‌ها با نظریه‌های مطرح شده در قسمت قبل نشان می‌دهد که این نظریه‌ها از کلی گویی و یکسان انگاری و ساده سازی عوامل موثر در پیامدهای انقلاب دست برداشته و به کمک متغیرهای فرهنگی، ایدئولوژی انقلابی، نحوه آرایش نیروهای انقلابی، وضعیت رهبران انقلابی، نحوه وقوع انقلاب، وضعیت طبقات موجود در جامعه، و نحوه دولت سازی و ماهیت دولت انقلابی و غیره سعی کرده‌اند تبیین دقیق تر و پیچیده تری از پیامدهای انقلابات عرضه کنند. بدین ترتیب مطالعه انقلاب اسلامی سبب شده است پیشرفت علمی قابل توجه و اساسی در زمینه نظریه‌های مربوط به پیامدهای انقلابات ایجاد شود. بنابراین، فرضیه مطرح شده مورد تایید قرار می‌گیرد.

۷- نتیجه گیری

هدف این مقاله بررسی آثار مطالعه انقلاب اسلامی در دیدگاه‌ها و نظریه‌های

جامعه‌شناسی انقلاب بود. برای این منظور، نظریه توماس کوهن را که درباره نحوه

دگرگونی نظریه‌ها و پارادایم‌های علمی بود به عنوان چارچوب نظری اختیار کردیم. بر اساس این نظریه وقتی نظریات موجود در فهم و تبیین پدیده‌های جدید ناتوان می‌شوند و ناهنجاری‌های علمی به وجود می‌آید، نظریه‌پردازان در پی اصلاح نظریه‌های موجود و یا طرح نظریه‌های جدید و جایگزین کردن نظریه‌های قبلی بر می‌آیند. در حالت عادی، این فعالیت علمی، سبب تکامل و فعلیت یافتن ظرفیت‌های نظریه‌های موجود می‌شود. اگر ناسازگاری‌ها و یا ناهنجاری‌های مشاهده شده قابل پاسخ‌گویی به وسیله نظریه‌های موجود نباشد، آن‌گاه نظریه‌ها یا پارادایم‌های جدیدی شکل می‌گیرند و جایگزین نظریه‌ها و پارادایم‌های قبلی می‌شوند و بدین سان یک انقلاب علمی اتفاق می‌افتد.

برای بررسی تأثیرات مطالعه انقلاب اسلامی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب، نظریه‌های موجود در زمان وقوع انقلاب اسلامی مرور شدند تا با نظریه‌های ناشی از مطالعه مستقیم و غیرمستقیم انقلاب اسلامی مقایسه شوند. لازم به ذکر است که نظریه‌های بررسی شده در دوره پس از انقلاب اسلامی، محدود به نظریه‌های مطرح شده در ۵۷ مقاله‌ای بود که از جستجو در سامانه JSTOR به دست آمده بود که طبعاً همه مطالعات انجام شده روی انقلاب اسلامی، و نتیجتاً همه اثرگذاری نظریه‌ای انقلاب اسلامی را نشان نمی‌دهد.

فرضیه کلی ما این بود که وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن، دگرگونی قابل توجهی در نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب ایجاد کرده است. از آن‌جا که مطالعات جامعه‌شناسی انقلاب، قابل تفکیک به سه بعد، شامل علل وقوع انقلاب، فرایند جنبش انقلابی، و پیامدهای انقلاب است، برای عملی‌تر شدن بررسی، فرضیه کلی فوق به سه فرضیه اصلی تفکیک شد که هر کدام ناظر بر نظریه‌های مربوط به یکی از سه بعد مطالعه انقلابات بود. همچنین فرضیه‌های اصلی اول و دوم، خود به تعدادی فرضیه‌های فرعی تفکیک شدند، تا بتوان ارزیابی دقیق‌تری ارائه داد.

مقایسه نظریه‌های حاصل از مطالعه انقلاب اسلامی با نظریه‌های قبل نشان داد: اولاً، همان‌طور که همه نظریه‌پردازان مورد بررسی در پژوهش‌های خود اذعان نموده‌اند، هیچ

کدام از نظریه‌های موجود توان تبیین کامل انقلاب اسلامی را نداشته است. ثانیاً، بعضی از نظریه‌پردازان، نظریه‌های موجود یا نظریه خود را، حک و اصلاح نموده و با حذف و اضافه کردن مفاهیم و فرضیه‌های مهم، اصلاحات قابل توجهی در آن‌ها ایجاد کرده‌اند. ثالثاً، بعضی از نظریه‌پردازان، دست به رد نظریه‌های قبلی و طرح نظریه‌ها یا حتی پارادایم‌های جدیدی برای مطالعات انقلاب زده‌اند. به طوری که ملاحظه شد، در این ۵۷ مقاله، دیگر سخنی از نظریه‌های توقعات فزاینده، محرومیت نسبی، نظریه کارکردگرایی جانسون، نظریه‌های مارکسیستی کلاسیک و نظریه‌های انتخاب عقلانی مطرح نشده است. گویی این نظریه‌ها از دور خارج شده‌اند. بر سایر نظریه‌های مطرح نیز، مانند نظریه‌های نوسازی و نهادمندی هانتینگتون، ساختارگرایی اسکاکپال و بسیج سیاسی تیلی، اصلاحات جدی وارد شده است.

بدین ترتیب، هر سه فرضیه اصلی مطرح شده و در نتیجه فرضیه کلی ما تایید گردید. به طوری که به راحتی می‌توان ادعا کرد مطالعه انقلاب اسلامی، اثر اساسی و قابل توجهی در نظریه‌های تبیینی وقوع انقلابات، نظریه‌های مربوط به فرایند جنبش انقلابی و نظریه‌های مربوط به پیامدهای انقلاب و یا به طور کلی در نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب گذاشته است.

بررسی این نظریه‌ها نشان می‌دهد که دیدگاه‌ها و نظریه‌های تک خطی و تک علتی و ساده‌انگارانه گذشته رها شده و نظریه پردازان به نظریه‌هایی با برد متوسط، ولی پیچیده تر و واقع بینانه تر، روی آورده‌اند. همچنین اهمیت متغیرهای فرهنگ، مذهب، ایدئولوژی و عاملیت در این نظریه‌ها بسیار بارزتر و جدی‌تر از نظریه‌های قبل دیده شده است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا این دگرگونی‌های نظریه‌ای «قابل توجه» باید در قالب «فعالیت علمی عادی» در درون نظریه‌ها یا پارادایم (های) موجود تلقی شود یا می‌توان آن را در حد تغییر پارادایمی و انقلاب علمی تلقی کرد؟ هر چند به راحتی نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد، ولی بعضی از نظریه‌پردازان مانند فوران معتقد به ظهور نسبی جدیدی از نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی انقلاب هستند (Foran, 1993)، بعضی

دیگر، آشکارا سخن از تغییر پارادایم در این حوزه می‌گویند (Goodwin, 1994; Goodwin and Emirbayer, 1996)، برخی دیگر قائل به ارتقای مطالعات جامعه‌شناسی انقلاب به سطح جدیدی هستند. اما بر اساس این مطالعه می‌توان گفت اگر دگرگونی نظریه‌ای حاصل از مطالعه انقلاب اسلامی را در حال حاضر نتوان یک تغییر پارادایمی در این حوزه به حساب آورد، حداقل می‌توان وضعیت موجود را به قول کوهن مرحله گذار به یک پارادایم جدید و یا انقلاب علمی محسوب کرد و این، پیامد مهمی برای انقلاب اسلامی است.

منابع

- آرنست، هانا. ۱۳۷۷. انقلاب. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: شرکت سهامی خوارزمی.
- اسکاکپال، تدا. ۱۳۷۶. دولت‌ها و انقلابهای اجتماعی. ترجمه رویین تن. تهران: سروش.
- اسملسر، نیل. ۱۳۸۰. تئوری رفتار جمعی. ترجمه رضا دژاکام. تهران: موسسه یافته‌های نوین.
- امیری، کیومرث. ۱۳۷۸. ماخذ شناسی امام خمینی. تهران: انتشارات باز.
- برینتون، کرین. ۱۳۷۰. کالبد شکافی چهار انقلاب. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ پنجم. تهران.
- بشیریه، حسین. ۱۳۷۲. انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بیرو، آلن. ۱۳۷۰. فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان.
- پناهی، محمد حسین. ۱۳۸۲. «رهبری امام خمینی در شعارهای انقلاب اسلامی «ایدئولوژی، رهبری و فرایند انقلاب اسلامی، مجموعه مقالات کنگره تبیین انقلاب اسلامی». تهران: موسسه نشر عروج.

- پناهی، محمد حسین. ۱۳۸۵ الف. «اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های وقوع انقلابات». پژوهش حقوق و سیاست. شماره ۲۱.
- پناهی، محمد حسین. ۱۳۸۵ ب. «اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های فرایند جنبش انقلابی». فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۳۷.
- پناهی، محمد حسین. ۱۳۸۵ ج. «ارزش‌های جهاد و شهادت در شعارهای انقلاب اسلامی». نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۹.
- تیلی، چارلز. ۱۳۸۵. از بسیج تا انقلاب. ترجمه علی مرشدی زاد. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- توکویل، الکسی. (۱۳۶۹). انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر نقره.
- جانسون. چالمرز. تحول انقلابی: بررسی نظری پدیده انقلاب. ترجمه حمید الیاسی. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- حسینی، حسین. ۱۳۸۱. رهبری و انقلاب: نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- خلاصه پایان نامه‌های دکتری و مقالات خارجی در باره امام خمینی و انقلاب اسلامی. ۱۳۷۸. ترجمه محمد رضا آهنی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین.
- ریتزر، جورج. ۱۳۷۹. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی.
- علی بابایی، غلامرضا. ۱۳۶۹. فرهنگ علوم سیاسی. جلد دوم. تهران: شرکت نشر ویس.
- کوهن، آلوین استانفورد. ۱۳۶۹. تئوریهای انقلاب. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر قومس.
- کوهن، تامس. ۱۳۶۹. ساختار انقلابهای علمی. ترجمه احمد آرام. تهران: سروش.

- مدیرشانه چی، محسن. ۱۳۷۹. انقلاب اسلامی ایران در دایره‌المعارفهای جهان. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۱. در آمدی بر جنبش‌های اجتماعی. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی: تهران.
- هافر، اریک. ۱۳۷۲. پیرو راستین. ترجمه فیروزه خلعت بری. انتشارات شب‌اوین: تهران.
- هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۰. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.

- Abrahamian, Ervand. 1980. "Structural Causes of the Iranian Revolution," Merip Reports. No. 87: pp. 21-26.

- Abrahamian, Ervand. 1982. "Ali Shari'ati, Ideologue of the Iranian Rev," MERIP Reports 102: 24-28.

- Ahmad, Eqbal. 1982. "Comments on Skocpol." Theory and Society 11:3.

- Arjomand, Said A. 1986. "Iran's Islamic Rev in Comparative Perspective," World Politics 38:3.

- Arjomand, Said A. 1989. "History, Structure, and Revolution in the Shi'ite Tradition in Contemporary Iran," International Political Science Review 10:2.

- Bakhash, Shaul. 1991. "Iran," The American Historical Review 96:5.

- Benard, Cheryl and Zalmay Khalilzad. 1979. "Secularization, Industrialization and Kh's Islamic Republic," Political Science Quarterly 94:2.

- Billings, Dwight and Shaunna Scott. 1994. "Religion and Political Legitimation," Annual Review of Sociology 20, pp. 173-202.

- Boudon, Raymond. 1988. "Will Sociology Ever be a 'Normal Science'?" *Theory and Society* 17:5.
- Burns, Gene. 1996. "Ideology, Culture and Ambiguity: the Revolutionary Process in Iran," *Theory and Society*, 25:3.
- Cetina, Karin Knorr. 1991. "Merton's Sociology of Science: The First and the Last Sociology of Science?" *Contemporary Sociology* 20:4.
- Dorraj, Manuchehr. 1997. "Symbolic and Utilitarian Political Value of Tradition: Martyrdom in the Iranian Political Culture," *The Review of Politics*. 59:3.
- Emirbayer, Mustafa and Jeff Goodwin. 1996. "Symbols, Positions, Objects: Towards a New Theory of Revolutions and Collective Action," *History and Theory* 35:3.
- Farhi, Farideh. 1994. "Comments on Jeff Goodwin's 'Towards a New Sociology of Review'," *Theory and Society* 23:6.
- Foran, John. 1993. *Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation*. *Sociological Theory*. Vol. 11, No. 1.
- Foran, John. 1997a. "The Comparative-Historical Sociology of Third World Social Revolutions," *Theorizing Revolutions*. Edited by J.Foran, London and New York: Routledge pp. 227-267.
- Foran, John. 1997b. "Discourses and Social Forces: The Role of Culture and Cultural Studies in Understanding Revolutions," J. Foran (ed). *Theorizing Revolutions*, London and New York: Routledge, pp. 203-226.
- Foran, John and Jeff Goodwin. 1993. "Revolutionary outcome in Iran and Nekaragua: Coalition Fragmentation, War, and t Limits of Social Transformation." *Theory and Society*, 22:2, pp. 209-247.

- Gamson, William A. 1975. *The Strategy of Social Protest*, Homewood: The Dorsey Press.
- Goldfrank, Walter. 1982. "Commentary on Skocpol" *Theory and Society* 11:3.
- Goldstone, Jack. A. 1980. "Theories of Revolution: The Third Generation." *In World Politics*: 32 (3).
- Goldstone, Jack. A. 1991. "Ideology, Cultural Frameworks and the Process of Revolution," *Theory and Society*, 20:4.
- Goodwin, jeff. 1994. "Toward a New Sociology of Revolutions," *Theory and Society* 23:6.
- Green, Jerrold D. 1984. "Countermobilization as a Revolutionary Form." *Comparative Politics* 16:2.
- Halliday, Fred. 1989. "The Rev's First Decade," *Middle East Report* 156: pp. 19-21.
- Halliday, Fred. 1981. "The Arc of Crisis, and the New Cold War," *MERIP Reports*, no 100/101, pp. 14-25.
- Huntington, Samuel. 1970. *Political Order in Changing Societies*. New Heaven and London: Yale University Press.
- Kamrava, Mehran. 1999. "Revolution Revisited: the Structuralist Voluntarist Debate," *Canadian Journal of Political Science* 32:2.
- Keddie, Nikki. 1982. "Comments on Skocpol's Article "Rentier St and Shi'a Islam in the Iranian Rev," *Theory and Society* 11:3.
- Keddie, Nikki. 1983. "Iranian Revolutions in Comparative Perspective," *The American Historical Review* 88:3.
- Kuhn, Thomas S. 1970. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.

- Kuhn, Thomas S. 2000. *The Road since Structure*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Kurzman, Charles. 1996. "Structural Opportunity and Perceived Opportunity in Social-Movement Theory: The Iranian Revolution of 1979," *American Sociological Review* 61:pp. 153-170.
- Liao, Tim Futing. 1990. "A Unified Three-Dimensional Framework of Theory Construction and Development in Sociology." *Sociological Theory* 8:1.
- Liu, Michael Tien-Lung. 1988. "States and Urban Revolutions: Explaining the Revolutionary Outcomes in Iran and Poland," *Theory and Society* 17:2.
- Mazrui, Ali. 1981. "Changing the Guards from Hindus to Muslims: Collective Third World Security in a Cultural Perspective." *International Affairs*: 57:1, pp. 1-20.
- Merton, Robert. 1937. "The Sociology of Knowledge." *Isis* 27:3. Merton, Robert. 1973. *The Sociology of Science*. Chicago and London: University of Chicago Press.
- Mirsepasi-Ashtiani, Ali. 1994. "The Crisis of Secular Politics and the Rise of Political Islam in Iran," *Social Text* 38, pp. 51-84.
- Moaddel, Mansoor. 1991. "Class Struggle in Post-Revolutionary Iran," in *International Journal of Middle East Studies*, 23:3.
- Moaddel, Mansoor. 1992. "Ideology as Episodic Discourse: The Case of the Iranian Rev," *American Sociological Review* 57:3.
- Moghadam, Valentine. 1995. "Gender and Revolutionary Transformation: Iran 1979 and Easter Europe 1989," *Gender and Society* 9:3.

- Morris, Aldon. 2000. "Reflections on Social Movement Theory: Criticisms and Proposals," *Contemporary Sociology* 29:3. Mulkay, Michael. 1979. *Science and Sociology of Knowledge*. London: George Allen and Unwin.
- Olson, Mancur. 1977. *The Logic of Collective Action*. Cambridge: Harvard University Press.
- Rasler, Karen. 1996. "Concessions, Repression and Political Protest in the Iranian Rev.," *American Sociological Review* 61:1.
- Razi, G. Hossein. 1987. "The Nexus of Legitimacy and Performance: The Lessons of the Iranian Revolution," *Comparative Politics* 19:4.
- Parsa, Misagh. 1988. "Theories of Collective Action and the Iranian Revolution," *Sociological Forum* 3:1.
- Shapere, Dudley. 1986. "External and Internal Factors in Development of Science." *Science & Technology Studies* 4:1.
- Shapin, Steven and Simon Schaffer. 1985. *Leviathan and the Air-Pump: Hobbes, Boyle, and the Experimental Life*. Princeton, N. J.: Princeton University Press.
- Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions*. Cambridge: Cambridge University Press. Skocpol, Theda. 1982. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society*, 11:3, pp. 265-283.
- Skocpol, Theda. 1988. "Social Revolutions and Mass Military Mobilization." *World Politics*, 40:2, pp. 147-68.
- Smelser, Neil. 1962. *Theory of Collective Behavior*. New York: The Free Press.

- Snyder, Robert S. 1999. "The US and Third World Revolutionary States: Understanding the Breakdown in Relations," in *International Studies Quarterly*. 43:2.
- Swell, William Jr. 1985. "Ideologies and Social Revs: Reflections on the French Case," *The Journal of Modern History*, 57:1.
- Swenson, Jill Diane. 1985. "Martyrdom: Mytho-Cathexis and the Mobilization of the Masses in the Iranian Revolution," *Ethos*. 13:2.
- Tilly, Charles. 1978. *From Mobilization to Revolution*. London: Addison-Wesley Publishing Co.
- Urry, John. 1973. "Thomas S. Kuhn as Sociologist of Knowledge." *The British Journal of Sociology* 24:4.
- Wells, Matthew C. 1999. "Thermidor in the Islamic Republic of Iran: The Rise of Muhammad Khatami," in *British Journal of Middle Eastern Studies*, 26:1.